

جنبش کمونیستی و مسئله‌ی زن؛ تجربه‌ها و نقدها!

امید به‌رنگ

از انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست)

مجموعه ای که پیش روی شماست، نوشتاری است که قبلا در چند شماره از نشریه‌ی پژوهش‌های سوسیالیستی «سامان نو» به چاپ رسیده است. البته نوشتار «درحاشیه پیام اشرف دهقانی به مناسبت هشت مارس» و گزیده‌ای از گفتگوی کلارازتکین با لنین درباره مسئله زن نیز بدان‌ها اضافه شده است.

این مجموعه بخشی از طرح تحقیقی دامنه دار ولی ناتمامی است که پیرامون ارتباط جنبش کمونیستی و جنبش زنان در سطح ملی و بین‌المللی، صورت گرفته است. امید آن است که فرصتی فراهم آید تا بخش‌های دیگر نیز در آینده منتشر شوند.

جا دارد که از رفیق ساسان دانش که ویراستاری نوشتار منتشر شده در «سامان نو» را بر عهده گرفته و رفقاییم در حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) که به انتشار این مجموعه یاری رساندند، تشکر کنم.

امید به‌رنگ - بهار ۱۳۸۹

Behrang1384@yahoo.com

فهرست

از نقد فمینیسم بورژوازی تا نفرت از امتیازهای مردانه:

- انقلاب اکتبر و مسئله‌ی زنان ۴
- مسئله‌ی زنان: دوران گذار؛ افق‌ها!..... ۲۷
- مسئله‌ی زنان و محدودیت‌های تاریخی بورژوازی!..... ۳۲
- سخنی با جنبش چپ! ۳۶
- در نقد یک شعار! در نقد یک دیدگاه!..... ۴۱
- در حاشیه پیام اشرف دهقانی ۴۹
- لنین درباره مسئله زن ۵۶

انقلاب اکتبر و مسئله‌ی زنان

پیش درآمد

تغییر در ترتیب این نوشتار تا حدودی بررسی تئوری و پراتیک بلشویک‌ها را دشوار می‌کند، زیرا حزب بلشویک تا پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در مورد مسئله‌ی زنان تحت تاثیر نظریه‌های رایج انترناسیونال دوم بود. در نتیجه بدون بررسی آن نظرگاه‌ها، نمی‌توان به درک عمیق‌تری از عملکرد بلشویک‌ها دست یافت. افزون بر این، نمی‌توان گسست انقلابی لنین از درک‌های رفرمیستی غالب بر انترناسیونال دوم در مورد زنان را به قدر کافی برجسته کرد. به هرروی، ترتیب روشمند این سلسله نوشتار بر این مبنا بود که نخست به نظریه‌های مارکس و انگلس و عملکرد انترناسیونال اول و دوم در مورد زنان بپردازد و پس از آن تجربه‌ی شوروی مورد بررسی قرار گیرد. اما با اختصاص یافتن شماره چهار نشریه "سامان نو" به اکتبر ۱۹۱۷ به مناسبت نودمین سالگرد انقلاب شوروی، موجب شد که این بخش زودتر منتشر شود.

برای پرهیز از طولانی شدن مقاله، در این متن به طور عمده به مشی و عملکرد بلشویک‌ها در دوران اولیه‌ی انقلاب اکتبر می‌پردازیم. نیاز به تاکید است که بررسی انقلاب اکتبر بدون توجه به تحولات سه دهه‌ی پس از انقلاب جامعه شوروی ممکن نیست. زیرا برخی معتقدند انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، در همان فردای پیروزی شکست خورد. به نظر نگارنده، این بی‌مسئولیتی نسبت به تاریخ است که بدینسان تلاش میلیون‌ها زن و مردی که آگاهانه می‌خواستند جهان را دگرگون کنند، نادیده انگاشته شود. بدیهی است که نخستین تجربه‌ی طبقه کارگر برای پی‌ریزی جامعه‌ی نوین با اشتباه‌های بسیار (در برخی زمینه‌ها سنگین) همراه بود. اما با مشاهده‌ی این اشتباه‌ها نمی‌توان بر این تجربه‌ی تاریخی خط بطلان کشید. طبقه کارگر بدون برخورد دیالکتیکی به جنبه‌های مثبت و منفی این تجربه‌ی تاریخی و سنتز آنها در سطحی بالاتر نمی‌تواند مدعی سازماندهی جامعه‌ی سوسیالیستی در قرن بیست و یکم باشد.

بلشویک‌ها در مورد مسئله‌ی زنان با تضادهای واقعی، پیچیده و عظیمی دست و پنجه نرم کردند. تضادهایی که امروز نیز طبقه کارگر در سطح و شکل دیگر و شرایطی به مراتب پیچیده‌تر با آنها روبروست. در نتیجه، کمونیست‌ها بدون نگرش عمیق و همه‌جانبه از این تجربه‌ی بزرگ بشری نمی‌توانند به درک درستی از مسئله‌ی زنان دست یابند.^۱

آغازی نو

بدون شک انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، نقطه عطف نوینی در مسیر رهایی زنان محسوب می‌شود. تاریخ بشر به طور مشخص جنبش رهایی زن تا آن زمان چنین جهشی را تجربه نکرده بود. زنان - به ویژه زنان کارگر - پیشگامان این انقلاب بودند. آذرخش انقلاب در فوریه ۱۹۱۷، توسط زنان کارگر شعله‌ور شد. انقلابی که به انقلاب سوسیالیستی اکتبر منجر شد و مسیر تاریخ قرن بیستم را رقم زد. زنان کارگر و دهقان نقش موثری در پیروزی و تثبیت این انقلاب ایفا کردند.

برای نخستین بار در طول تاریخ جهان، انقلابی به وقوع پیوست که رهایی زن، آگاهانه در دستور کار آن قرار داشت. طی فرمان‌های انقلابی کوتاه و قاطع در همه‌ی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی حقوق زن و مرد برابر اعلام شد. به رسمیت شناختن حق رای، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق طلاق و ممنوع شدن ازدواج اجباری، آزادی سقط جنین، از میان برداشتن تفاوت حقوقی میان کودکان "مشروع و نامشروع"، برابری دستمزد میان زن و مرد، به رسمیت شناختن مرخصی دوران بارداری و ایجاد مهد کودکها و آزادی همجنس‌گرایان و... مجموعه‌ای از قوانین انقلابی بودند که به رهایی زنان یاری رساندند.

لنین در جولای ۱۹۱۹، گفت: "هیچ حزب دمکراتیک، حتا در پیشرفته‌ترین جمهوری‌های بورژوایی نتوانست طی دهه‌ها یک صدم کاری که ما در اولین سال حکومت‌مان در مورد حقوق زنان انجام دادیم را انجام دهد." ^۲ وی در دومین سالگرد پیروزی انقلاب افزود: "ما در یک کشور عقب مانده‌ی اروپایی در طول دو سال کارهایی جهت رهایی زنان و دستیابی به برابری زنان با "جنس قوی" انجام دادیم که طی ۱۳۰ سال در مجموعه "جمهوری‌های پیشرفته‌ی" دمکراتیک جهان انجام نگرفت." ^۳

هرگز ادعاهای لنین غلوآمیز نبودند. پس از گذشت نزدیک به یک قرن از انقلاب اکتبر، هنوز در بیشتر کشورهای جهان این حقوق با چنین صراحت و شفافیتی رسمیت نیافته است. شاید برای کسانی که امروز در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری زندگی می‌کنند، برآورده ساختن چنین حقوقی کار چندان مهمی نبوده است. اما برای پرهیز از چنین قضاوتی باید روسیه ۱۹۱۸ را با کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری آن زمان مقایسه کرد تا عمق دستاوردهای انقلاب اکتبر را در مورد زنان بهتر درک کرد. زنان، در آن دوره فقط در کشورهایی چون فنلاند و نیوزیلند حق رای داشتند. در فرانسه، مهد انقلاب بورژوایی تا پس از جنگ جهانی دوم، یعنی حدود سی سال پس از انقلاب اکتبر هنوز زنان از حق رای محروم بودند و حدود نیم قرن پس از آن یعنی تا سال ۱۹۷۴، سقط جنین در این کشور غیر قانونی بود.

انقلاب اکتبر، چشم انداز نوینی به روی آزادی بشریت گسترد و معیارهای نوینی برای رهایی زنان ارایه داد. تا آن زمان هیچ انقلابی به این میزان نقش سنتی زن را به چالش نکشیده

بود. در همین انقلاب بود که روابط اجتماعی میان زن و مرد و کلیه‌ی اندیشه‌های سنتی مرتبط با آن به طور مستمر زیر سؤال قرار گرفتند. زنان و مردان طی دوره‌ی کمونیسم جنگی و سال‌های پس از آن در کلوب‌های عمومی، مجموعه مناسبات اجتماعی میان زن و مرد را به نقد می‌کشیدند و ایده‌های مردسالارانه را به مصاف می‌طلبیدند، از نقد نقش کار خانگی در برده نگهداشتن زن گرفته تا نقد اخلاق پوسیده‌ی روابط جنسی و نقد افکار و فرهنگ سنتی در عرصه‌های مختلف میان زن و مرد.

در سپتامبر ۱۹۱۹، آنیسا آرماند یکی از رهبران برجسته‌ی جنبش رهایی زن در کشور شوراه‌ها، در کشاکش جنگ داخلی اعلام کرد: "اگر رهایی زنان بدون کمونیسم قابل تصور نباشد، کمونیسم نیز بدون رهایی زنان قابل تصور نیست."^۴ دیدگاهی که هنوز بسیاری از "کمونیست‌های" امروز نیز از درک آن عاجز هستند. این دیدگاه دیالکتیکی عمیق، حاصل پراتیک انقلابی میلیون‌ها زن کارگر و دهقان در روسیه بود که به صحنه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی گام نهاده بودند. انقلاب اکتبر (همچون کمون پاریس) بیان گسسته‌ی تاریخی از انقلاب‌های بورژوایی قرن هیجده و نوزده بود و به همین دلیل نقطه‌ی عطف نوینی برای رهایی بشریت و به ویژه رهایی زنان محسوب می‌شود. ناگفته نماند که این آغاز نوین تاریخی از همان نخست با محدودیت‌های عینی و ذهنی مشخصی روبرو شد.

در انقلاب اکتبر رابطه‌ی تنگاتنگ بین مشی عمومی و پایه‌ای انقلاب (چگونگی نابود کردن ساختار کهن و پی افکندن طرح نو و سامان‌یابی کلی جامعه) با خط مشخص انقلاب در مورد رهایی زن چشمگیر بود. چگونگی برخورد به مسئله‌ی زنان، به میزان‌سنج این انقلاب نیز بدل شد. به جرات می‌توان گفت درجه‌ی درستی و نادرستی عملکرد کلی بلشویک‌ها در زمینه‌ی ساختمان سوسیالیسم در ارتباط با مسئله‌ی زنان نیز قابل ارزیابی بود. بی‌جهت نبود که اولین محدودیت‌های عینی در سال‌های آغازین انقلاب در مورد مسئله‌ی زنان، هر چه برجسته‌تر آشکار شد و اولین عقب‌نشینی‌ها از دستاوردهای انقلاب نیز در مورد مسئله‌ی زنان رخ داد و سرانجام، شکست زنان در امر رهایی خویش، به نشانه‌ی شکست این انقلاب در اهداف خود بدل شد. چنانچه پیشاپیش هدف رهایی زنان تضعیف نمی‌شد و طی پروسه‌ای به کنار نهاده نمی‌شد، شوروی از یک کشور سوسیالیستی نمی‌توانست به کشوری سرمایه داری تغییر ماهیت دهد.

اما برای بررسی این روند، اشاره‌ای کوتاه به مشی و عملکرد بلشویک‌ها در دوره‌ی پیش از انقلاب ضروری به نظر می‌رسد.

پیش از انقلاب اکتبر

همانگونه که اشاره شد، چگونگی برخورد بلشویک‌ها با مسئله‌ی زنان تحت تاثیر اندیشه‌های غالب انترناسیونال دوم بود. به دلیل رشد و گسترش مبارزات زنان، توجه انترناسیونال دوم به مسئله‌ی زنان جلب شد و شعار حق رای برای زنان، توسط انترناسیونال مورد قبول واقع شد. شعاری که زمانی مورد مخالفت برخی از رهبران انترناسیونال دوم قرار داشت. دفاع از حق رای زنان، کارکردی متناقض برای انترناسیونال دوم داشت. از یک سو بیان تاکید بر اهمیت مسئله‌ی زنان و توجه طبقه کارگر به این موضوع بود و از سوی دیگر گرایش‌های رو به رشد پارلمانتاریستی و رفرمیستی درون انترناسیونال دوم را نیز پاسخ می‌داد. گرایشی که به زنان به ویژه زنان کارگر به مثابه منبعی برای جمع‌آوری رای می‌نگریست نه به عنوان یک نیروی اجتماعی که می‌تواند محرک انقلاب پرولتری باشد.

افزون بر این، بلشویک‌ها مانند بیشتر احزاب سوسیال دمکرات عضو انترناسیونال دوم، مسئله‌ی زنان را یک مسئله‌ی رفرمیستی و فقط دمکراتیک می‌پنداشتند.^۵ از نظر سوسیال دمکرات‌ها مطالبات زنان خصلتی بورژوا دمکراتیک داشت که می‌توانست در چارچوب نظام سرمایه داری تحقق یابد. آنان برای مقابله با نفوذ زنان بورژوا در جنبش زنان بر مطالبات اقتصادی زنان کارگر (مانند برابری دستمزد میان زن و مرد و ایجاد مهد کودک‌ها و...) تاکید داشتند.^۶ زنان سوسیالیست در آن دوره تصور می‌کردند تنها از این طریق می‌توان تمایز خود را با زنان بورژوا نشان داد و مانع سازش طبقاتی و دنباله‌روی زنان کارگر از زنان بورژوا شد. از نظر سازمانی نیز مدافع ایجاد تشکلات زنان کارگر بودند که مستقل از زنان بورژوا باشد.

حزب بلشویک، این دیدگاه و مشی را در مورد مسئله‌ی زنان، طی سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷، به پراتیک گذاشت. برخورد بلشویک‌ها به مسئله‌ی زنان تحت تاثیر ویژگی‌های مبارزه‌ی طبقاتی در روسیه نیز بود. استبداد تزاریسیم جای چندانی برای پارلمانتاریسم باقی نمی‌گذاشت. در نتیجه برای بلشویک‌ها بسیج زنان فقط بر مبنای حق رای چندان کارکردی نداشت. ویژگی دیگر، رقابت شدید میان بلشویک‌ها با بورژوازی لیبرال روسیه بر سر رهبری مبارزات علیه تزار بود. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شکاف عمیقی میان طبقه کارگر و بورژوازی لیبرال را نشان داد، شکافی که با حمایت بورژوازی از جنگ جهانی اول بسیار عمیق‌تر شد. این شکاف زمینه‌ی سیاسی چندانی برای اتحاد بلشویک‌ها با فمینیست‌های بورژوا باقی نگذاشت. همین شرایط سیاسی مشخص به موازات روش انقلابی لنین در فراز و نشیب و تدارک انقلاب، موقعیت بلشویک‌ها را در مورد جنبش رو به رشد زنان روسیه تعیین کرد.

جنبش زنان تا سال ۱۹۰۵، در کشور روسیه وجود نداشت. پیش از آن تشکلات محدودی از زنان تحصیل‌کرده موجود بود که بیشتر شامل فمینیست‌های آریستوکرات بودند. این

تشکلات، سواد آموزی زنان را تبلیغ می‌کردند، به سازماندهی کارهای خیریه می‌پرداختند و در مواقع جنگ، زنان را برای تولید یونیفورم ارتش تشویق و آماده می‌کردند. بیداری واقعی زنان به طور گسترده با آغاز انقلاب بورژوا دمکراتیک ۱۹۰۵ آغاز شد. برای نخستین بار روسیه، شاهد جلسه‌های عمومی بود که زنان در مورد حقوق‌شان سخن می‌گفتند. در فوریه ۱۹۰۵، یک تشکیلات سراسری فمینیستی به نام "اتحادیه زنان برای حقوق برابر" توسط زنان طبقه متوسط (روشنفکران، معلمان، خبرنگاران) ایجاد شد که به سرعت رشد کرد و توجه بسیاری از زنان کارگر را به خود جلب کرد. این تشکل، خواهان اصلاحات بورژوا رادیکالی در زمینه‌ی حقوق سیاسی زنان بود، حقوقی مانند برابری در مقابل قانون، حق رای بدون تبعیض جنسیتی، ملی و مذهبی. هر چند بیشتر فعالان این اتحادیه به خواسته‌های اقتصادی زنان کارگر توجهی نشان نمی‌دادند، با این حال همین تشکیلات با ۸۰۰۰ عضو نقش فعالی در انقلاب ۱۹۰۵ ایفا کردند. جهت‌گیری‌های کلی سیاسی این تشکل به طیف چپ روسیه نزدیک بود.

همزمان، تشکل لیبرال فمینیستی "حزب مترقی زنان" فعالیت می‌کرد که علیرغم پافشاری بر خواسته‌های اقتصادی زنان کارگر و دهقان و خواسته‌های حقوقی زنان، سیاست سازشکارانه‌ای را تبلیغ می‌کرد. "حزب مترقی زنان" تشکلی قانون‌گرا بود و با مبارزه‌ی انقلابی مخالفت می‌کرد. حتا با این استدلال که اعتصاب کارگران به زیان زنان و کودکان است با آن مخالفت می‌کرد. این تشکل قادر به گردآوری نیروی چندانی نشد ولی رهبران آن همواره در برابر احزاب چپ جبهه می‌گرفتند.

با گسترش صفوف زنان کارگر در مراکز تولیدی و صنعتی، نقش زنان در مبارزات کارگری برجسته‌تر شد. کارگران طی اعتصاب‌های پی در پی توانستند تزار را وادار کنند که کار شبانه‌ی زنان و کودکان را به طور قانونی لغو کنند. با وجود اینکه زنان همانند مردان در انقلاب ۱۹۰۵ و اعتصاب‌های کارگری شرکت داشتند، اما سوسیال دمکراسی روسیه نفوذ چندانی بین زنان نداشت. این ضعف تا زمان انقلاب اکتبر و حتا پس از آن نیز پابرجا بود. زنان کارگر تمایلی به عضویت در حزب یا سندیکا‌های کارگری نداشتند. برای مثال در سال ۱۹۰۷، فقط ۴/۴ درصد از اعضای سندیکای صنایع نساجی را کارگران زن تشکیل می‌دادند که هیچ تناسبی با تعداد گسترده‌ی زنان کارگر شاغل در این بخش نداشت. در کنگره‌ی ششم حزب بلشویک در سال ۱۹۱۷، از تعداد ۱۷۱ نماینده، فقط ده تن یعنی حدود ۶ درصد نمایندگان، زن بودند. حتا پس از انقلاب یعنی در سال ۱۹۲۲، تعداد زنان عضو حزب به ۸ درصد رسید.

بلشویک‌ها تلاش می‌کردند زنان کارگر را از جلسه‌های فمینیست‌های بورژوا دور کنند. آنان روی خوشی به تشکل مستقل زنان نشان نمی‌دادند، حتا با تلاش‌های رفقای زنی چون

کولنتای نیز چندان همراهی نمی‌کردند. برای مثال زمانی که اولین تلاش کولنتای به بار نشست و توانست تعدادی از زنان کارگر را در پترزبورگ متشکل کند فعالان محلی حزب از همکاری برای برگزاری جلسه‌ی زنان دریغ کردند. وقتی که کولنتای و زنان کارگر به محل جلسه‌ی خود در یکی از کلوب‌های کارگری رسیدند بر سر در محل نوشته بود: "جلسه‌ی زنان ملغی شد و جلسه‌ی فردا فقط برای مردان است." به همین دلیل فعالیت کلوب زنان کولنتای چندان پا نگرفت.

ولی علیرغم این مانع‌تراشی‌ها، زنانی چون کولنتای به تلاش‌های خود ادامه دادند و سرانجام این تلاش‌ها منجر به کلوب مطالعاتی شامل ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر از زنان و مردان آگاه آن دوره شد که دو سوم شرکت‌کنندگان، زن بودند. این کلوب نیز به واسطه‌ی اختلاف‌های آشکار و شدید سیاسی میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها از رونق افتاد. عده‌ای نیز تحت عنوان اینکه زنان روشنفکر نباید در جلسه‌های زنان کارگر حضور داشته باشند مانع از شرکت کولنتای در این گردهمایی‌ها شدند.

طی سال‌های انقلاب ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸ زنان یک پنجم اعضای کلوب‌های کارگری (که شش هزار تن عضو داشت) را تشکیل می‌دادند. بیشتر این زنان، باسواد و زیر ۲۵ سال بودند. نخستین کنگره‌ی زنان روس که در دسامبر ۱۹۰۸ تشکیل شد آئینه‌ی تمام‌نمای رابطه‌ی زنان فمینیست با زنان سوسیالیست بود. این کنگره، توسط گروه‌های مختلف زنان برای اتحاد با یکدیگر تشکیل شده بود. شعار کنگره این بود: "جنسیت زنان، چه پرولتری، چه بورژوازی، باید برای همه‌ی زنان باشد."

بلشویک‌ها در ابتدا مخالف شرکت در این کنگره بودند، اما زمانی که با علاقه‌ی زنان کارگر به حضور فعال در این کنگره روبرو شدند به ناچار در این کنگره شرکت کردند. ریاست هیأت نمایندگی بلشویک‌ها در این کنگره بر عهده‌ی یک مرد بود. این امر نشانه‌ی ضعف و محدودیت آشکار این حزب با موضوع زنان بود. هیأت نمایندگی تلاش داشت بر توهم زنان کارگر نسبت به فمینیست‌های بورژوا غلبه کند و همکاری میان آنها را به حداقل رساند. ضمن اینکه آماده بود تا در اولین فرصتی که کنگره با خواسته‌های آنان به توافق نرسد آنها را ترک کنند. در مقابل، منشویک‌ها خواهان اتحاد وسیع و دمکراتیک میان زنان در کنگره بودند که منطبق بر مشی سیاسی‌شان مبنی بر اتحاد با بورژوازی لیبرال بود. حدود ۵۰ جلسه پیش از برگزاری کنگره تشکیل شد که ۵۰۰ تا ۶۵۰ زن در آن شرکت کردند. با این وجود، تعداد نمایندگان زن کارگر در کنگره بسیار محدود بود. از ۱۰۵۳ نماینده‌ی حاضر در این کنگره فقط ۴۵ نفر نماینده‌ی زنان کارگر بودند. زنان از سه قشر متفاوت در این کنگره حضور داشتند، عده‌ای از زنان طبقات حاکم، تعداد محدودی از زنان کارگر و اکثریت با زنان روشنفکر و تحصیل‌کرده‌ی وابسته به اقدار مرفه جامعه بود که تمایلی به اتحاد سیاسی با

بلشویک‌ها نداشتند.

جلسه‌های کنگره شاهد مشاجرات سیاسی شدید بود. فمینیست‌های بورژوا بر حقوق فردی و مشترک زنان تاکید داشتند و خواهان اتحاد زنان، صرف نظر از پیوندهای حزبی و طبقاتی بودند. در مقابل، بلشویک‌ها باور داشتند که زنان طبقات مختلف از حقوق متفاوتی برخوردارند و باید به اشکال مختلف، برای حقوق جمعی خود مبارزه کنند و بر شکل جداگانه و مستقل زنان کارگر تاکید داشتند. در روز پایانی کنگره، نمایندگان بلشویک جلسه را ترک کردند. اما منشویک‌ها در جلسه ماندند. کولنتای در آن دوره با منشویک‌ها سمت-گیری داشت، اما مواضع وی در این کنگره با هر دو جناح حزب سوسیال دموکرات متفاوت بود. گرچه نظریه‌های کولنتای در مورد مسئله‌ی زنان از نظر کیفی با دیگر سوسیالیست‌های آن دوره متفاوت نبود، اما کولنتای تاکید داشت که در مورد مسئله‌ی زنان، باید تضاد بین سوسیالیست‌ها و فمینیست‌ها را مشخص کرد.

با شکست انقلاب ۱۹۰۵، رکودی در اوضاع سیاسی کشور صورت گرفت و فعالیت‌های سیاسی، یا سرکوب و یا بسیار محدود شدند. این وضعیت تا اعتلای دوباره‌ی جنبش کارگری در روسیه ادامه داشت. طی سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴، پدیده‌ی جالبی در جنبش کارگری این کشور اتفاق افتاد. در بسیاری از اعتصاب‌های کارگری، زنان کارگر مطالبات مشخص خود را طرح می‌کردند. حتا برخی از اعتصاب‌های بزرگ در اعتراض به برخوردهای مردسالارانه و توهین آمیز سر کارگراها و یا کارکنان بخش اداری کارخانه‌ها نسبت به زنان کارگر آغاز شد. زنان می‌خواستند که هنگام سخن گفتن، ادب رعایت شود و سخنان رکیک ممنوع شود. این امر نشان از رشد آگاهی نسبت به مسئله‌ی زن در میان زنان کارگر بود.

در سال ۱۹۱۳، اولین مراسم هشت مارس، روز جهانی زن در روسیه علیرغم فضای پلیسی برگزار شد و حدود هزار نفر در آن مراسم شرکت کردند. پیش از این مراسم، روزنامه پروادا (ارگان بلشویک‌ها) ستونی را به چاپ نامه‌های زنان کارگر اختصاص داد. به پیشنهاد لنین به دلیل افزایش ارسال نامه‌ها برای این ستون، نشریه‌ی جداگانه‌ای به نام "زنان کارگر" انتشار یافت. این نشریه مورد استقبال قرار گرفت و در سطح وسیعی پخش شد و تا شروع جنگ جهانی اول، نشریه‌ی "زنان کارگر" هفت شماره انتشار یافت. سرمقاله‌ی شماره‌ی اول این نشریه که توسط پلیس توقیف شد به تفاوت میان بلشویک‌ها و بورژوا فمینیست‌ها اختصاص یافت.

جنگ امپریالیستی، شکاف و آنتاگونیسم میان زنان سوسیالیست با فمینیست‌های بورژوا را عمیق‌تر کرد. تمام گروه‌های فمینیست در واگن میهن پرستی تزاریسم جای گرفتند و مدافع جنگ شدند. جنگ تاثیرات تعیین کننده‌ای بر زندگی زنان کارگر داشت. از یک سو به دلیل شرکت مردان در جنگ تعداد زنان کارگر روبه فزونی گذاشت و از سوی دیگر جنبش

کارگری که طی اولین ماه‌های جنگ سرکوب شده بود، توسط زنان کارگر دوباره قد برافراشت. روحیه‌ی انقلابی در میان زنان کارگر گسترش چشمگیری یافت. در همان دوران، زنان کارگر "شورش‌های نان" را در سن پترزبورگ و مسکو آغاز کردند. در ژانویه ۱۹۱۷، در یک گزارش پلیس مخفی آمده بود که زنان، بیشتر از مردان به انقلاب نزدیکتراند، زنان انبار باروتی هستند که با یک جرعه منفجر می‌شوند و چنین نیز شد.

حتا وقتی زنان کارگر سن پترزبورگ در ۱۹۱۷، در تدارک برگزاری مراسم هشت مارس، روز جهانی زن بودند رهبران محلی بلشویک در ابتدا از آنان خواستند که مراسمی آرام برگزار کنند، اما زنان کارگر کمیته‌های دفاع ایجاد کردند و اعتصاب به راه انداختند، اعتصاب‌هایی که به سرعت گسترش یافت و حزب بلشویک نیز با آنها همراه شد. ۲۰۰ هزار کارگر ابزارهای کار را بر زمین نهادند و بدینسان انقلاب فوریه ۱۹۱۷، آغاز شد و به سرنگونی تزاریسم منتهی شد.

در پی این انقلاب، حداقل دستمزد برای کارگران تعیین شد، ۴ روبل برای زنان، ۵ روبل برای مردان در حالی که پیش از آن، زنان نصف مردان دستمزد دریافت می‌کردند. زنان در انقلاب فوریه نقش پیشرو و بسزایی ایفا کردند، اما این نقش چندان ادامه نیافت. لنین در آوریل ۱۹۱۷، تاکید ویژه‌ای بر فعالیت سیاسی زنان کرد و بیان داشت: "زنان اگر در زندگی سیاسی شرکت نکنند، نمی‌توان از دمکراسی کامل و پایدار سخنی گفت تا چه رسد به سوسیالیسم."^۷ به پیشنهاد لنین، دفتر زنان حزب تشکیل شد و نشریه‌ی "زنان کارگر" دوباره انتشار یافت. تیراژ این نشریه به ۴۰ تا ۵۰ هزار رسید. این نشریه به افشای جنگ، افشا و مبارزه با کار کودکان، خواست هشت ساعت کار و مسایل مربوط به جنبش زنان در روسیه و خارج از آن پرداخت. حزب، کلوب‌های بسیاری ایجاد کرد که فعال کردن زنان کارگر غیر حزبی از اهداف پایه‌ای آن بود.

دستاوردهای اکتبر و جهش فکری لنین

با پیروزی انقلاب اکتبر همه‌ی علایم و نشانه‌هایی که تبلور نابرابری زن و مرد بود، به طور رسمی و قانونی از میان برداشته شد.

شش هفته پس از پیروزی قیام مسلحانه‌ی اکتبر، ازدواج مدنی جایگزین ازدواج مذهبی در کلیسا شد. در ۱۹ دسامبر همان سال، حق طلاق به رسمیت شناخته شد و پروسه‌ی آن بسیار ساده شد، به طوری که در صورت توافق دو طرف، طلاق همان لحظه جاری می‌شد و در صورت مخالفت یکی از طرفین، دادگاه کوتاهی تشکیل می‌شد که در آن هیچ شاهد و دلیل و مدرکی، لازم نبود. در نتیجه، اتحاد جماهیر شوروی تنها کشوری در جهان بود که در

آن آزادی طلاق متحقق شد. اختیار قانونی مرد بر زن و فرزند لغو شد. انتخاب نام خانوادگی مشترک به توافق طرفین واگذار شد. حق ارث از میان برداشته شد. زایمان زنان در بیمارستان‌ها رایگان شد. داشتن فرزند کمتر برای آزادی زنان تبلیغ می‌شد و بر همین مبنا در نوامبر ۱۹۲۰، سقط جنین نیز قانونی شد و بدین طریق اتحاد جماهیر شوروی اولین کشور اروپایی بود که سقط جنین را قانونی کرد.

بلشویک‌ها و به طور مشخص لنین می‌دانستند که برابری قانونی به معنای برابری واقعی نیست و بدون تغییر پایه‌های اقتصادی خانواده‌ی سنتی، برابری زن و مرد ممکن نیست. لنین بسیار شفاف و با صراحت تاکید کرد: "علیرغم تمامی قوانینی که زن را آزاد می‌کند، زن همچنان برده‌ی کار خانگی است. حرکت به سوی آزادی واقعی زن، زمانی آغاز می‌شود که یک مبارزه‌ی همه‌جانبه به رهبری پرولتاریای در قدرت، علیه کارخانگی صورت گیرد و روند تبدیل کار خانگی به اقتصاد سوسیالیستی در سطحی گسترده نیز آغاز شده باشد."^۸ کولنتای نیز جدایی آشپزخانه از ازدواج را رفرمی هم‌تراز با جدایی کلیسا از دولت دانست. همه‌ی اینها نشانه‌ی جهت‌گیری‌های انقلابی حزب بلشویک در ارتباط با رهایی زنان بود. گرچه هنوز درک روشنی از اقتصاد سوسیالیستی در میان بلشویک‌ها وجود نداشت و مهم‌تر از آن گرایش عمومی آنان این بود که فقط با شاغل شدن هر چه بیشتر زنان، ستم بر زنان از بین خواهد رفت.

در آن دوره بلشویک‌ها برای محدود کردن کار خانگی، سازمان دادن مهد کودک‌ها، رستوران‌های عمومی، لباسشویی‌های عمومی و کارگاه‌های وصله پینه کردن عمومی را در دستور کار خود قرار دادند. طی سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۰، نود درصد جمعیت پتروگراد در رستوران‌های عمومی غذا می‌خوردند. این میزان در مسکو به ۶۰ درصد می‌رسید. طی سال ۱۹۲۰، تقریباً ۱۲ میلیون نفر در شهرها از رستوران‌های عمومی استفاده می‌کردند. برای کاستن بار زنان در زمینه‌ی مراقبت از کودک، بر وظایف دولت در برابر کودکان تاکید شد و حتا اعلان شد که "مسئله‌ی کودکان، مسئله‌ی دولت است." (به جنبه‌های متناقض و نادرست این مبحث در انتهای مقاله خواهیم پرداخت).

حزب و دولت پرولتری نه تنها قوانینی را به نفع زنان به تصویب رساند، بلکه با سازماندهی و فراخواندن زنان، کارزارهای توده‌ای گسترده‌ای برای تحقق اهداف خویش سازمان داد. طبق رهنمود لنین "رهایی زنان کارگر، مسئله‌ی خود زنان کارگر است."^۹ بدین منظور اولین کنفرانس زنان بلشویک در ۱۹ نوامبر ۱۹۱۷، فراخوانده شد که هشتاد هزار زن را نمایندگی می‌کرد. یک سال بعد، اولین کنفرانس زنان کارگر با حضور ۱۱۴۷ نماینده‌ی زنان کارگر و دهقان از نواحی مختلف کشور برگزار شد. در این کنفرانس طرح‌هایی برای رهایی زنان از قید و بند کار خانگی، تبلیغ زندگی کمونی و مبارزه برای از بین بردن تن‌فروشی به

تصویب رسید. مباحث اصلی این کنفرانس توسط انیسا آرماند و الکساندرا کولنتای (که در دوره‌ی جنگ امپریالیستی به بلشویک‌ها پیوست) تدوین شد. لنین قاطعانه تاکید کرد: "تجربه‌ی تمام جنبش‌های آزادیبخش نشان داد که پیروزی انقلاب به میزان شرکت زنان در آن بستگی دارد." در هشتمین کنگره‌ی حزب در مارس ۱۹۱۹، کولنتای تاکید کرد که ستم بر زنان موجب می‌شود که زنان نتوانند در زندگی سیاسی شرکت کنند و "باید با شرایطی که منجر بر ستم بر زن می‌شود مبارزه کنیم تا بتوانیم زن را از قید مادر بودن و کارخانگی آزاد کنیم."^{۱۰}

در سپتامبر ۱۹۱۹، دبیرخانه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب، کمیته‌ای به نام "ژنوتدل" سازمان داد. مسئولیت این کمیته با انیسا آرماند بود. "ژنوتدل" رهبری کلیه‌ی فعالیت‌ها را در ارتباط با زنان در سراسر کشور بر عهده گرفت. تیراژ نشریه‌ی ماهانه‌ی این نهاد به نام "زنان کمونیست" به سی هزار رسید. یکی از اهداف "ژنوتدل"، تشویق زنان برای عضویت در حزب و رفع کمبودهای حزب در این زمینه بود. تا آن زمان تعداد زنان حزب به ۴۵۲۹۷ نفر (حدود ۷/۴ درصد کل اعضای حزب) رسیده بود. "ژنوتدل" واحد محلی کنفرانس نمایندگان زنان کارگر و دهقان را در نواحی مختلف سازمان داد. در اواخر سال ۱۹۲۳، تعداد کل نمایندگان به ۵۸۰۰۰ نفر رسید که چند میلیون زن را نمایندگی می‌کردند. دوره‌ی نمایندگی، ۲ تا ۳ ماه بود. "ژنوتدل" موفق شد که زنان را در سطحی گسترده در گیر اداری امور جامعه و دولت کند. این نمایندگان در ایجاد موسسات کمونی، همچون ناهارخوری‌های عمومی، مراقبت از کودکان و مهد کودک‌ها فعالیت می‌کردند. برخی نمایندگان در دادگاه‌های خلق نقش قاضی را نیز بر عهده داشتند. یکی از مهم‌ترین وظیفه‌ی "ژنوتدل" سوادآموزی توده‌های زن بود. "ژنوتدل" همچنین کارزارهایی برای حضور زنان در حمایت از جنگ داخلی سازمان داد، خدمات پزشکی و تامین ارتباطات ارتش سرخ و یاری رساندن به کودکان بی-سرپرست و خانواده‌های سربازان از جمله فعالیت‌های زنان بود. بررسی دقیق فعالیت‌های "ژنوتدل" به مقاله‌ای جداگانه نیاز دارد.

تجربه‌ی زنان بلشویک در بسیج زنان مناطق عقب مانده، مانند مناطق مسلمان نشین آسیایی شایان توجه است. بلشویک‌ها با وجود داشتن قدرت سیاسی ناچار بودند تا مدت‌ها به شکل مخفی در میان زنان این مناطق به فعالیت روشنگرانه بپردازند و آنان را نسبت به ماهیت ضد زن فرهنگ پدرسالارانه و مذهبی آگاه کنند. این شیوه برخورد آگاهانه، با این درک تصمیم‌گیری شده بود که زنان محروم این مناطق داوطلبانه و به شکل توده‌ای رسوم و سنن ارتجاعی را زیر سؤال برند و بتوانند خود، حجاب و روبنده از سر بردارند و آن را در آتش بسوزانند.

کلیه‌ی دستاوردهای انقلابی فوق، محصول تلاش آگاهانه و فعالیت شبانه روزی هزاران

هزار زن کمونیست بود. زنانی چون آنیسا آرماند که سرانجام به علت شدت کار از پای افتاد و در اکتبر ۱۹۲۰، به مرض وبا درگذشت.

تعمیق درک کمونیست‌ها از مسئله‌ی زن محصول چنین تلاش‌هایی ارزنده‌ای بود. درک نظری پرولتاریای در قدرت، زمانی ارتقا یافت که درعمل با آن روبرو شد و با آن دست و پنجه نرم کرد. زمانی که پرولتاریا در حال تلاش برای جایگزینی ساختار نوین با مناسبات کهنه است، شناخت از ماهیت این مناسبات، به طور مشخص شناخت از ستم بر زن و مکانیسم‌های این ستم، همه جنبه‌تر می‌شود. این مسئله در مصاحبه‌ی تاریخی لنین با کلارا زتکین در مورد مسئله‌ی زنان در پاییز سال ۱۹۲۰، انعکاس یافته است.^{۱۱} سخنان لنین بیان شناخت ژرف او از این مسئله و مهم‌تر از آن نشانه‌ی گسست او از درک‌هایی است که تا آن زمان در جنبش کمونیستی رایج بود. این مصاحبه نشان می‌دهد که چگونه برای نخستین بار در تاریخ، طبقه کارگر به حل مسئله‌ی زنان به طور عملی می‌پردازد و آن را از چارچوب انقلاب-های بورژوایی خارج می‌کند. برای نخستین بار، حل یکی از مهم‌ترین تضادهای جامعه‌ی بشری به دیکتاتوری پرولتاریا گره می‌خورد. دغدغه‌های لنین در این مصاحبه در نقد آنچه که خود "پیش‌داوری‌های ادبیات فمینیستی" می‌نامد ذره‌ای امتیازدادن به مردسالاری نیست بلکه نشانه‌ی تلاش او برای در اختیار گرفتن مسئله‌ی زنان توسط پرولتاریا و خارج کردن آن از دست بورژوازی است. شاهد این مدعا، بحث‌های عمیقی است که لنین در مورد نقش کار خانگی در برده نگه‌داشتن زنان ارائه می‌دهد. تاکید لنین بر کارخانگی در برده نگه‌داشتن زنان و اینکه چگونه زنان بی‌معناترین و طاقت‌فرساترین زحمات را در آشپزخانه و امور خانوادگی را همچون باری دایمی بر دوش می‌کشند، قابل توجه است. مهم‌تر از آن لنین نقش مردانی را که به راحتی همچون آقا و ارباب شاهد این صحنه‌ها هستند زیرسؤال می‌برد. لنین "امتیاز و مقام شوهر"، "حقوق باستانی شوهر"، "وابستگی تام به شوهر" و "سلطه‌ی مردان" را به چالش می‌کشد و مبارزه با بینش "برده - صاحب" را، هم در حزب و هم در میان مردم جزئی از وظایف سیاسی فعالان حزب می‌داند. لنین در این مصاحبه برای نخستین بار در توصیف بسیاری از کمونیست‌ها می‌گوید "باید نقاط حساس طرز فکر آنان درباره‌ی زنان را خراش داد. تا یک فرد عامی ظاهر شود."^{۱۲} این امر نشانه‌ی پیشرفتی کیفی و مهم در نقد نفوذ دیدگاه‌های مردسالارانه در میان کمونیست‌هاست. نفرت لنین از هر گونه امتیاز مردانه و هر گونه ستم و تبعیض (حتا زمانی که بر زنان طبقات دارا روا می‌شود) و ضرورت اتخاذ روش‌های انقلابی برای حل این مسئله، انعکاس گسست جدی از بینش و روش غالب برانترناسیونال دوم نسبت به مسئله‌ی زنان بود. لنین این پرسش‌گزنده را طرح می‌کند که چرا تعداد زنان در حزب و اتحادیه‌های کارگری کم هستند. لنین در مورد سازمان‌یابی زنان، تفکر دگماتیستی که ضرورت ایجاد گروه‌های ویژه برای کار در میان زنان را نمی‌پذیرند

و تنها به یک شکل سازمانی (اتحادیه کارگری) کفایت می‌کنند را نقد می‌کند. در همین ارتباط او با فراخوانی، همه‌ی کمونیست‌ها را به مطالعه و تحقیق در زمینه‌ی چگونگی سازمان‌یابی زنان، تشویق می‌کند.

اگر چه در تفکر لنین عناصری از نگرش سیاسی پیشین حزب بلشویک نسبت به مسئله-ی زنان (به طور مشخص تاکید بیش از اندازه بر مسئله‌ی زنان کارگر) موجود است، اما کافی است مصاحبه لنین با کلارا زتکین را با مشی حزب بلشویک در دوران پیش از انقلاب ۱۹۱۷، مقایسه کرد تا تفاوت‌ها آشکار شود. هر چند لنین فرصت تعمیق این مباحث را در عرصه‌ی نظری نیافت تا این گسست را همه‌جانبه‌تر بیان کند اما روشن است که وی به بینش دیالکتیکی عمیق‌تری نسبت به مسئله‌ی زنان دست یافته بود. هم او بود که برای نخستین بار بر زوایای تاریک بینش و عملکرد مردسالارانه‌ی مردان کمونیست نور افکند.

متأسفانه این پیشرفت تاریخی لنین در مورد مسئله‌ی زنان، نه تنها در حزب بلشویک و جنبش کمونیستی جهان (به ویژه تا دهه‌ی شصت میلادی) چندان پیگیری نشد، بلکه هنوز بسیاری از نیروهایی که خود را کمونیست می‌دانند نیز این پیشرفت را به رسمیت نشناخته‌اند. کمتر حزب یا گروه چپی موجود است که حاضر باشد آن خراشی را که لنین از آن نام برد بر تفکر، مشی و عملکرد خود نسبت به مسئله‌ی زنان وارد کند. کمتر جریان چپی است که با شنیدن عبارتهای "امتیازهای مردانه" و "تشکل ویژه‌ی زنان" چهره برنتابد و آن را بیان تفرقه در صفوف طبقه کارگر نداند. امروز، به رسمیت شناختن دستاوردهای انقلاب اکتبر بدون به رسمیت شناختن دیدگاه‌های پیشرفته‌ی لنین نسبت به مسئله‌ی زنان، بی-فایده است.

پیچیدگی‌ها و محدودیت‌های واقعی!

بلشویک‌ها تصور می‌کردند که قادرند پایه‌های مادی ستم بر زن را به سرعت از بین ببرند. این درک انعکاسی از دیدگاه عمومی آنها در زمینه‌ی پیشرفت سریع انقلاب پرولتری در سطح جهان و گذار سریع به جامعه‌ی کمونیستی بود.^{۱۳} اما واقعیت بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی بود که آنان تصور می‌کردند. به ویژه در زمینه‌ی حل مسئله‌ی زنان، مشکلات، محدودیت‌ها و تناقض‌های زیادی در مقابل تحولات انقلابی نمایان شد.

بلشویک‌ها در مهم‌ترین پراتیک انقلابی دوران اولیه قدرت‌گیری، یعنی پیشبرد جنگ داخلی، نتوانستند بر تقسیم کار سنتی میان زن و مرد در برخورد به مسئله‌ی نظامی غلبه کنند. تقسیم کاری که مبارزه‌ی نظامی را وظیفه‌ی مردان و فعالیت‌های پشت جبهه را وظیفه‌ی زنان می‌دانست. روشن است که بدون حمایت و شرکت فعالانه‌ی زنان در زمینه‌های

مختلف، جنگ داخلی به پیروزی دست نمی‌یافت و بلشویک‌ها برای شرکت زنان در مبارزه‌ی نظامی کوشیدند. اما تعداد کل زنانی که در جنگ داخلی جنگیدند محدود بود. طبق آمار سال ۱۹۲۰، تعداد زنان در ارتش سرخ ۷۳۸۵۸ نفر بود که از میان آنان ۱۸۵۴ نفر در جنگ کشته و زخمی شدند، رقمی که قابل قیاس با مجموع کشته‌ها و زخمی‌های کل ارتش سرخ نبود.

با این حال، گروه‌های کوچکی از زنان تفنگچی، سازمان داده شدند که حفاظت از قطارهای زرهی را بر عهده داشتند. همچنین بخشی از وظایف انتظامات شهری نیز بر عهده‌ی زنان بود و در مواقعی که شهر توسط نیروهای ضد انقلاب اشغال می‌شد آنان نیز به نبرد مسلحانه روی می‌آوردند. بخش کوچکی از زنان نیز در گروه‌های پارتیزانی ارتش سرخ سازماندهی شدند. اما در مجموع، بیشترین نقش زنان در ارتباط مستقیم با جنگ محدود به ارائه‌ی خدمات پزشکی، پیشبرد تبلیغات سیاسی و کسب اطلاعات از دشمن بود. دلایل اینکه چرا جنگ داخلی از این تقسیم کار سنتی رنج می‌برد به بررسی جداگانه‌ای نیاز دارد. امری که بی ارتباط به چگونگی تکامل جنگ در ابتدای قرن بیستم و استراتژی‌ها و تاکتیک‌های نظامی و تکنیک‌های جنگی نبوده است. به هر روی، این نقش محدود زنان در مبارزه‌ی نظامی به طور خود به خود، تقسیم کار سنتی در جامعه یعنی نگهداری از فرزند و پخت و پز توسط آنان را تقویت می‌کرد.

از اواخر سال ۱۹۱۸ تا اواخر سال ۱۹۲۰، نه میلیون روسی در اثر جنگ داخلی، گرسنگی، سرما و بیماری‌های واگیردار در گذشتند. تولید کشاورزی به ۵۰ درصد سال‌های پیش از جنگ و تولید صنعتی به ۲۰ درصد سال ۱۹۱۴ رسید. در نتیجه، بیکاری ابعاد وحشتناکی به خود گرفت. تحت فشارهای ناشی از چنین وضعیتی آرزوهای زنان برای رهایی که در فرمان‌های دولت انقلابی و فعالیت‌های "ژنوتدل" جلوه می‌کرد، مدام کمرنگ شد. مسئله‌ی تنازع بقا به مشکل اصلی جامعه بدل شد.

در دوران کمونیسم جنگی یکی از طرح‌ها، دستیابی زنان به اشتغال کامل بود. در آن دوره اشتغال زنان در دستور کار همه‌ی نهادهای دولتی و اتحادیه‌های کارگری قرار گرفت. بلافاصله پس از اکتبر تمامی کمیته‌ها و اتحادیه‌های کارگری به درخواست زنان برای کار به طور مساوی برخورد می‌کردند. اما در همین دوران وقتی بیکاری ابعاد گسترده‌ای یافت، خود به خود بسیاری از کارخانه‌ها و بنگاه‌ها زنان را اخراج می‌کردند و مردان را به جای آنان استخدام می‌کردند. بسیاری فکر می‌کردند تنها معیار موثر علیه بیکاری احیای قدرت تولیدی کشور به هر قیمتی است.

پس از پایان جنگ داخلی، بلشویک‌ها در زمینه‌ی اقتصادی ناچار شدند از سیاست کمونیسم جنگی عقب نشینی کنند و لنین سیاست اقتصادی نوین موسوم به نپ را فرموله

کرد. از نظر لنین این یک عقب نشینی اجباری برای احیای اقتصاد کشور بود. روشن بود که دیگر، سیاست کمونیسم جنگی به دلیل پایان جنگ نمی‌توانست ادامه یابد و جنبش انقلابی توده‌ای نیز نمی‌توانست به طور دائمی در اوج باقی بماند. اما سیاست اقتصادی نوین، عوارض منفی خود را به همراه داشت که بیشترین زبان آن بر دوش زنان سنگینی کرد. تاریخ یک بار دیگر نشان داد چگونه رشد مناسبات سرمایه‌داری به ناگزیر، نابرابری میان زن و مرد را تقویت می‌کند.

طی دوران سیاست اقتصادی نپ، بیکاری رشد بیشتری یافت. از رقم یک صد و هفتاد و پنج هزار نفر در ژانویه ۱۹۲۲، به رقم یک میلیون و دویست و چهل هزار نفر در ژانویه ۱۹۲۵ رسید. زنان به خاطر مهارت کمتر بیشتر از مردان در معرض بیکاری قرار گرفتند. "ژنوتدل" که درمقابل محدودکردن حقوق زنان مقاومت می‌کرد، پافشاری می‌کرد که دستکم در مشاغلی که زنان و مردان از مهارت یکسانی برخوردارند، زنان در اولویت اخراج قرار نگیرند. اما پایبندی بر این سیاست‌ها چندان امکان‌پذیر نبود. در اوایل ۱۹۲۴، "ژنوتدل" حتی ناچار شد که احیای کار شبانه‌ی زنان را بپذیرد تا شاید بهانه برای اخراج زنان کمتر شود. اصل دستمزد برابر میان زن و مرد نیز به خاطر سودآور نبودنش در افکار عمومی زیرسؤال رفته بود. چرا که کارفرماها مجبور بودند هزینه‌های بیشتری بابت حمایت از استخدام زنان بپردازند. موسسات دولتی نیز اصل دستمزد برابر را اجرا نمی‌کردند. شرایط دشوار اقتصادی، به ویژه بیکاری، ضربه‌ی جدی به تلاش‌های بلشویک‌ها جهت رهایی زنان وارد کرد. بیکاری زنان، وابستگی اقتصادی آنان را به مردان افزایش داد، در نتیجه روند منفی حقوق زنان تقویت شد. حتی موسسات کمونی مانند آشپزخانه‌های عمومی و دیگر خدمات اجتماعی برچیده شدند. در نوامبر ۱۹۲۵، تعداد وعده غذایی که در مسکو، لنینگراد و حومه سرو می‌شد به ۱۳۷۰۰۰ عدد رسید و فقط ۳ درصد کودکان شامل مراقبت‌های عمومی بودند.

امیدهای بلشویک‌ها در مورد رهایی سریع زنان با صخره‌ی سخت دیگری نیز برخورد کرد. اقتصاد توسعه نیافته‌ی روسیه به ویژه در زمینه‌ی کشاورزی مشکلات مضاعفی پدید آورد. هشتاد درصد جمعیت روسیه از دهقانان تشکیل می‌شدند که اسیر روابط فئودالی و نیمه فئودالی بودند. کشاورزی روسیه بر پایه‌ی اقتصاد خانوادگی پدرسالار استوار بود. انقلاب اکتبر با تقسیم زمین، ضربه‌ی سختی به اقتدار زمینداران فئودال بزرگ زد، اما خانواده‌ی پدرسالار با جان سختی به حیات خود ادامه می‌داد. امور مزارع بدون تکیه بر نیروی کار خانواده نمی‌چرخید. حتی در مناطق عقب‌مانده‌تر، اشکالی از خانواده‌ی گسترده، مبنای تولید بود. این امر نه تنها محدودیت بزرگی برای رهایی زنان روسیه به بار آورد بلکه به مسئله‌ی تعیین‌کننده‌ای در مورد چگونگی سامان بخشیدن به جامعه‌ی نوین بدل شد. تا زمانی که زنان جامعه در قید و بندهای خانواده‌ی پدرسالار قرار داشته باشند، آزادی زن میسر نیست. روشن است که به

دلیل وجود دریایی از عقب ماندگی در روسیه، اقدام‌های اولیه و رهایی‌بخش بلشویک‌ها در مورد زنان کمتر شامل حال زنان دهقان شد. گرچه انقلاب ارضی ضربه‌ای اساسی به مجموعه مناسبات فئودالی بود و زنان دهقان نیز از آن سود جستند، اما از بین بردن اقتدار دهقان (موژیک) پدرسالار نیاز به تغییر ساختار اقتصادی و مبارزه‌ی مشخص با اقتدار مردسالارانه در روستا و شهر داشت.

تجربه‌ی اکتبر نشان داد که غلبه بر تضادهایی که مَهر هزاران ساله‌ی تاریخ را بر خود دارند، آسان نیست. حل تضاد میان زن و مرد همچون حل تضاد میان کار فکری و یدی، تضاد میان کارگر و دهقان و شهر و روستا یک شبه امکان‌پذیر نیست. البته بلشویک‌ها در برابر این واقعیت‌ها سر فرود نیاوردند و بیشترین تلاش خود را برای تغییر جهان به کار بردند. آنان در هر مقطع در پی راهکارهای معینی بودند که به هدف نهایی انقلاب نزدیک‌تر شوند. اما این راهکارها نیز مهر محدودیت تاریخی معینی از جمله بی‌تجربگی را بر پیشانی خود داشتند. شوروی نخستین تجربه‌ی طبقه کارگر در برپایی جامعه‌ی سوسیالیستی بود و این امر خود محدودیت بزرگی بود. برای مثال در زمینه‌ی پیشبرد انقلاب ارضی این محدودیت نمایان است. برای نخستین بار در تاریخ، طبقه کارگر با چنین مسئله‌ای در ابعاد بسیار گسترده روبرو شد و برای نخستین بار پرولتاریا به عنوان طبقه‌ای در قدرت، می‌بایست وظایف به جا مانده از انقلاب‌های بورژوا دمکراتیک را خود به تنهایی و مسئولانه در اختیار گیرد. درست است که سیاست رسمی بلشویک‌ها پیش از انقلاب، ملی کردن زمین بود و پس از انقلاب برای حفظ اتحاد با دهقانان ناچار شدند که زمین را تقسیم کنند. اما مرگ و زندگی انقلاب به این اتحاد وابسته بود. بلشویک‌ها زمین را بر مبنای خانوار بین دهقانان تقسیم کردند. درحالی که تجربه‌های بعدی پرولتاریا نشان داد با تقسیم سرانه‌ی زمین بیشتر می‌توان به اقتدار پدرسالاری ضربه زد و به شکل رادیکال‌تری در جهت رهایی زنان گام برداشت. مدتی بعد کمونیست‌ها در انقلاب چین، با تکیه بر تجربه‌ی شوروی سیاست تقسیم سرانه‌ی زمین (بین مرد و زن دهقان) را اجرا کردند و با این روش به پایه‌های فئودالیسم (و خانواده‌ی فئودالی) در چین که بسیار قوی‌تر از روسیه بود، ضربه زدند.

تجربه سال‌های آغازین انقلاب، پیچیدگی حل مسئله‌ی زنان را از زوایای گوناگون به رخ بلشویک‌ها کشاند. اعلام برابری حقوق زن و مرد گام مهمی برای رهایی زنان محسوب می‌شد اما این برابری حقوقی مشکل نابرابری واقعی که بین زن و مرد وجود داشت را حل نکرد. سلطه‌گر همواره از قدرت و امتیازهای عینی بیشتری برخوردار است و امکان بیشتری برای استفاده از "حقوق برابر" دارد. در جامعه‌ای که زنان هنوز به طور واقعی از موقعیت فرودستی رها نشده‌اند، برابری حقوقی می‌تواند نابرابری موجود را تقویت کند. به قول مارکس در جامعه‌ی سوسیالیستی "حق برابر، در واقع هنوز حق بورژوازی است." و "در مضمون خود،

مانند همه‌ی حقوق دیگر، حق به نابرابری است.^{۱۴}

حقوق برابر در مورد تضاد میان زن و مرد در سال‌های آغازین انقلاب اکتبر به شکل برجسته و حادی به شکل "حق نابرابر واقعی" بروز یافت. این مسئله به شکل فشرده‌ای خود را در ارتباط با مسئله‌ی آزادی طلاق نشان داد. مردان بیشترین سود را از حق آزادی طلاق جستند. آنان به راحتی زنان را طلاق می‌دادند و با زنان دیگر ازدواج می‌کردند. یک نمونه‌ی آماری در یکی از نواحی شوروی نشان می‌داد که ۷۰ درصد جدایی‌ها یک طرفه و از جانب مرد اعلام شده و تنها ۷ درصد جدایی‌ها با موافقت طرفین انجام گرفته است. در عمل مردان به موقعیتی دست یافتند که به شکلی نوین و قانونی، چند همسری را به اجرا گذاردند. آنان هر وقت هوس می‌کردند به راحتی همسران خویش را تغییر می‌دادند و مسئولیت حمایت از فرزند را از دوش خود برمی‌داشتند. در روستاها، از آنجا که مردان دهقان نمی‌توانستند کارگر مزدبگیر استخدام کنند، برخی اوقات در فصل بهار ازدواج می‌کردند تا برای درو کردن محصول، نیروی کار کمکی داشته باشند و پس از برداشت محصول، زن را طلاق می‌دادند تا در ماه‌های زمستان مجبور به سیر کردن شکم یک نان‌خور اضافی نباشند.

افزون براین، بیشتر زنان از درآمد و استقلال اقتصادی برخوردار نبودند؛ بنابراین حتا قانونی که در مورد برابری زن و مرد در مورد دارایی‌های خانوادگی تصویب شده بود در عمل فایده‌ی چندانی نداشت. شوهران اختیار تمام درآمدشان را داشتند. آنها ارباب بودند و زنانشان به ناچار بر سر دوراهی قرار می‌گرفتند؛ یا باید از شوهر اطاعت می‌کردند و یا بدون ذره‌ای امکانات مالی تنها می‌ماندند.

در همین مقطع زمانی، تعداد بی شماری از محاکم شوروی به شکایت زنانی رسیدگی می‌کرد که پس از باردار شدن، شوهران‌شان آنها را ترک کرده بودند.^{۱۵}

تغییر مدام همسر، توسط مردان به قدری حاد شد که موجب ظهور یک جنبش ارتجاعی در میان زنان شد. آنان در برابر تعطیلی مراکز فحشا، خواست بازگشایی آن مراکز را طرح کردند؛ زیرا به نظر آنها اجرای این طرح "امنیت" بیشتری برای آنها به بار می‌آورد و مدام با ترک شوهران خود روبرو نمی‌شدند. انقلاب اکتبر صحنه‌ی آزمونی بود تا درک شود که بدون اقدام‌های حمایتی ویژه، نمی‌توان علیه فرودستی زنان مبارزه کرد.

در سال ۱۹۲۲، حدود ۹ میلیون کودک بی‌سرپناه در روسیه به سر می‌بردند که بیشتر آنها محصول جنگ داخلی و برخی محصول طلاق‌های بی رویه بودند. در عمل موقعیت اقتصادی - اجتماعی زنان متزلزل شده بود. بر خلاف دوران کمونیسم جنگی که فحشا بسیار محدود شده بود، دوباره رواج یافت. در سال ۱۹۲۱، در پتروگراد و مسکو به ترتیب ۱۷ هزار و ۱۰ هزار تن فروش وجود داشت. این رقم در سال ۱۹۲۲، در پتروگراد به ۳۲ هزار تن رسید. از آوریل ۱۹۲۴ تا آوریل ۱۹۲۵، حدود ۲۲۲۸ نفر از دست‌اندرکاران مراکز فحشا دستگیر شدند.

در چنین اوضاعی در سال ۱۹۲۵، پس از یک بحث عمومی تغییرهایی در قوانین و مقررات سال ۱۹۱۸ در مورد ازدواج و طلاق صورت گرفت. طبق مقررات جدید مردان پس از جدایی متعهد می‌شدند که از خانواده حمایت مالی کنند. همچنین می‌بایست پس از جدایی حق زن را از همه‌ی دارایی‌هایی که طی ازدواج فراهم شده بود، می‌پرداختند. هدف از این مقررات ایجاد مانع برای مردانی بود که به آسانی خانواده‌ی خود را ترک می‌کردند. این تصمیم-گیری‌ها در عمل در خدمت حمایت و تقویت خانواده قرار داشت، یعنی همان نهادی که از نظر تاریخی بردگی زن با شکل‌گیری آن رقم خورده است. این تجربه، بیان کارکرد متناقض این نهاد در سوسیالیسم است و تأکیدی بر این مسئله که نمی‌توان در مدتی کوتاه خانواده (و همزادش دولت) را از بین برد و پروسه‌ی تضعیف و نابودی آنها یک پروسه‌ی تاریخی جهانی است.

اما تصمیم‌ها و مقررات جدید به تغییر کیفی موقعیت زنان در جامعه منجر نشد. سیاست اقتصادی نوین موسوم به نپ (سرمایه‌داری دولتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا) همچنان در سطح شهرها و اقتصاد پراکنده و کوچک و فقیر در سطح روستاها مانعی برای تحکیم آزادی زنان بود. بسیاری از زنان، همچنان ترجیح می‌دادند که بسازند و بسوزند ولی طلاق نگیرند. برای مثال بیان می‌کردند "چه فایده که دارایی محدود مشترک زن و مرد تقسیم شود. زن که فرزندان را رها نمی‌کند. در نتیجه هیچ خطری متوجه شوهر نیست. شوهر می‌رود زن دیگری پیدا می‌کند ولی زندگی برای زن دشوارتر و فقیرانه‌تر خواهد شد." ^{۱۶} در واقع آزادی زن به جهش اقتصادی اجتماعی جامعه به سمت سوسیالیسم گره خورده بود. اما پرسش این بود که در این جهش، مسئله‌ی زنان چه جایگاهی داشت و چگونه و با چه شیوه‌ای منافع آنان در نظر گرفته می‌شد. این موضوع در بررسی دوران استالین روشن خواهد شد. اما پیش از ورود به بخش بعدی لازم است به برخی محدودیت‌های تاریخی بلشویک‌ها در دوران آغازین انقلاب اکتبر نیز اشاره کرد.

برخی محدودیت‌های تاریخی

بلشویک‌ها - به طور مشخص لنین- تحت تاثیر الگوی ژاکوبین‌ها در انقلاب بورژوایی فرانسه بودند. آنان مانند ژاکوبین‌ها سعی داشتند با صدور فرمان‌های انقلابی و قاطع، مقاومت ستمگران را در هم شکنند و موقعیت ستمدیدگان را تقویت کنند. همانگونه که در ابتدای نوشتار گفته شد این روش در مورد اعلان برابری حقوق زن و مرد به شکل رادیکالی انجام گرفت. اما تجربه نشان داد که ممکن است بتوان مناسبات کهنه را به سرعت درهم شکست اما جایگزین کردن مناسبات نوین - به طور مشخص مناسبات سوسیالیستی- به آسانی امکان

پذیر نیست. این مقوله بیان تفاوت بنیادین میان انقلاب پرولتری با انقلاب بورژوایی است. پیش از آنکه از طریق انقلاب‌های بورژوایی، بورژوازی به قدرت برسد، مناسبات تولیدی سرمایه‌داری درون جامعه‌ی فئودالی رواج یافته بود و به میزان تعیین‌کننده‌ی ریشه دوانده بود. تسخیر قدرت، توسط بورژوازی به معنای کنار زدن پوسته‌ی فئودالی و تکیه بر هسته‌ی مناسبات تولیدی سرمایه‌داری بود که از مدت‌ها پیش بر ساختار اقتصادی اجتماعی جامعه اثر گذاشته بود. درست است که کسب قدرت سیاسی توسط بورژوازی موجب جهشی کیفی در رشد مناسبات تولیدی سرمایه‌داری می‌شد و از نظر تاریخی نیز چنین شد، اما بورژوازی هنگام تسخیر قدرت، مشکل‌چندانی با پایه‌های اقتصادی جامعه نداشت. این مسئله در مورد انقلاب‌های پرولتری به کلی متفاوت است. طبقه کارگر زمانی که به قدرت دست می‌یابد باید مناسبات اقتصادی اجتماعی سوسیالیستی را پایه‌ریزی کند. در نظام سرمایه‌داری پایه‌های مادی گذر به سوسیالیسم فراهم می‌شود، اما این پایه‌ی مادی که به طور کلی خود را با ظهور یک طبقه‌ی انقلابی نشان می‌دهد، هرگز به معنای ظهور مناسبات تولیدی سوسیالیستی در جامعه‌ی سرمایه‌داری نیست. این امر فقط پس از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر امکان‌پذیر است. بی‌شک، فرمان‌ها و قوانین انقلابی بلشویک‌ها راه را برای رسیدن به این هدف هموار کردند، اما مشکل اصلی حرکت در مسیری بود که از پیش ترسیم نشده بود. مشکل فقط این نبود که آنان تصور می‌کردند که به سرعت به سوسیالیسم (و گاهی کمونیسم) دست می‌یابند. بلکه مشکل این بود که به جز خطوط عام و کلی که مارکس فرموله کرده بود، چندان به قوانین و شرح وظیفه‌ای که تاریخ در دستور کارشان نهاده بود، آگاه نبودند. بلشویک‌ها ناگزیر بودند در حین ساختن، قوانین پدیده‌ای را که می‌خواستند بسازند، کشف و تدوین کنند. قوانین ساختمان سوسیالیسم به ویژه در زمینه‌ی اقتصادی هنوز ناشناخته بود زیرا این پدیده‌ی نوین تا پیش از آن ساخته نشده بود. این امر کاملاً منطبق بر قوانین ماتریالیسم تاریخی و چگونگی پیشرفت شناخت بشر بوده و هست. از این زاویه، گذر از پرورشی‌های آزمون و خطا اجتناب‌ناپذیر بود. اما پاره‌ای درک‌های ابتدایی، محدود و نادرست بر دشواری‌های گذر از این پرورشی می‌افزود. بسیاری، سوسیالیسم را ملی کردن قلمداد می‌کردند. حتا نلین نیز سوسیالیسم را مترادف جمع الکتروفیکاسیون و شوراها می‌دانست. مناسبات سوسیالیستی در عرصه‌های عملی و نظری به صنعتی‌شدن سریع تقلیل یافت و حتا پیش شرط کلکتیویزاسیون قرار گرفت.^{۱۷} این درک‌ها و بحث‌های پیرامون آن، نه تنها بر جهت‌گیری‌های عمومی جامعه اثر می‌گذاشت بلکه در ارتباط با مسئله‌ی زنان و به طور مشخص نهاد خانواده نیز اثر مستقیم داشت. (به جنبه‌های گوناگون تاثیر این درک‌ها بر موقعیت زن در جامعه‌ی شوروی دوران استالین در بخش‌های بعدی بیشتر خواهیم پرداخت.) یکی از جدل‌های مهمی که در دهه‌ی بیست میلادی در شوروی در مورد کودکان جریان

داشت، انعکاسی از دیدگاه‌های عمومی و رایج رهبران بلشویک نسبت به سوسیالیسم است. یکی از مباحث آن دوره در مورد رهایی زنان، تعیین رابطه‌ی مادر، فرزند و دولت بود. زیرا که یکی از پایه‌های عینی تولید و بازتولید موقعیت فرودستی زن، مسئولیت دایمی نگهداری و مراقبت از فرزندان است. برخی از بلشویک‌ها در ابتدا تصور می‌کردند راه حل این مسئله ملی کردن کودکان است و باید مادران را مجبور کرد که فرزندان‌شان را به دولت شوروی بدهند. لوناچارسکی (کمیسر فرهنگ دولت شوروی) اظهار داشت: "شک نیست که عبارت‌های پدر و مادر من و فرزندان ما به تدریج منسوخ خواهد شد و جایش را عبارت‌هایی نظیر افراد مسن، افراد بالغ، بچه‌ها و کودکان خواهند گرفت". نظریه‌های "لوناچارسکی" ^{۱۸} در حمایت از این تز بود که کودکان، دیگر "متعلق به والدین‌شان" نبوده، بلکه به "متعلق به دولت" خواهند بود. این ایده به شکلی خفیف‌تر در فرمول‌بندی کولنتای، مبنی بر اینکه "مسئله‌ی کودکان، مسئله‌ی دولت است." نیز بیان شد. کولنتای برای تاکید بر وظایف دولت در برابر کودکان، در عمل نقش زنان را زیر سؤال برد. او گفت: "تعهد اجتماعی مادر بودن در درجه-ی اول تولید فرزندان سالم و شاداب است... تعهد بعدی مادر... شیر دادن کودکان است. فقط پس از انجام این کار است که زن... حق دارد بگوید تعهد اجتماعی خود را در برابر فرزند به انجام رسانده است." ^{۱۹}

از عملی‌نبودن این سیاست - یعنی جداکردن اجباری مادران از فرزندان - که بگذریم، این سیاست بیان نگاه نادرست به مسئله‌ی زنان است. بر پایه‌ی چنین دیدگاهی، زنان فقط شایسته‌ی تولید مثل و شیر دادن هستند و مادران پس از آن هیچ ادعایی در پرورش فرزندان خود نمی‌توانند داشته باشند و این وظیفه، قلمرو متخصصان تعلیم و تربیت محسوب می‌شود. کروپسکایا همسر لنین به مخالفت با چنین نظریه‌هایی برخاست. او با این نظریه که "فرزندان متعلق به پدر و مادر خویشانند" یا "فرزندان متعلق به دولت‌اند" مخالفت کرد و گفت از آنجا که دولت تحت کمونیسم زوال خواهد یافت، "فرزندان نه از آن پدر و مادر هستند و نه از آن دولت. آنها از آن خودشان هستند." ^{۲۰} در واقع نه دولت، بلکه کل جامعه و تمامی اعضای آن، در برابر کودکان وظیفه دارند. تک تک افراد جامعه، مسئول پرورش جسمی، ذهنی، اخلاقی و ایدئولوژیک آنها هستند.

شیوه‌ی برخورد به مسئله‌ی کودکان جهت‌گیری جامعه به سمت کمونیسم را نیز نشان می‌دهد. آیا کمونیست‌ها می‌خواهند تقسیم کار و ساختار کنونی نقش‌های اجتماعی را حفظ کنند یا اینکه در پی نابود کردن آن هستند؟ اگر دومی است پس چگونه می‌توان فکر کرد که این مهم را از طریق "ملی کردن کودکان" و سپردن کامل تربیت فرزندان به جمعی از متخصصان دولتی انجام داد؟ همانگونه که نگهداری از فرزندان در جامعه‌ی سوسیالیستی قلمرو انحصاری خانواده‌ی منفرد نیست، قلمرو متخصصان دولتی نیز نیست. تفکر "فرزندان

متعلق به دولت‌اند" در عمل، جاودانه کردن تقسیم کار سنتی در جامعه‌ی طبقاتی به اشکال سازمان‌یافته‌تر و تخصصی‌تر است تا تغییر اساسی و بنیادین آنها.

برای بسیاری روشن است که خانواده به شکل کنونی بر پایه‌ی بردگی زن و ستم بر فرزند استوار است. اما این ایده که جامعه باید وظایف نگهداری از کودکان و همچنین افراد سالخورده و... را از دوش خانواده‌های منفرد بردارد، با اینکه این وظایف باید بر عهده‌ی دولت قرار گیرد، بیشتر مواقع یکسان فرض می‌شود. از منظر جامعه‌ی کمونیستی نابودی خانواده به معنای تقویت نقش دولت در این زمینه‌ها نیست. مشکل اینجاست که بیشتر کسانی که به درستی رهایی زن را، به زوال نهاد خانواده ربط می‌دهند کنترل دولتی را به عنوان چاره‌ی هر دردی ستایش می‌کنند. در انقلاب اکتبر نیز بیشتر بلشویک‌ها به چنین درکی آغشته بودند. درست است! مسئله‌ی کودکان همانند مسئله‌ی خانواده در اساس مسئله‌ای مربوطه به دولت است، به این معنا که یک رابطه‌ی دیالکتیکی بین نهاد خانواده و نهاد دولت موجود است. این دو نهاد همزاد یکدیگر و نابودی یکی در گرو نابودی دیگری است. تمام مسئله این است که رابطه‌ی دولت پرولتری با نهاد خانواده رابطه‌ای متناقض است. یعنی از یک سو دولت پرولتری به عنوان یک دولت، تا حدودی به حفظ نهاد خانواده محتاج است و از سوی دیگر باید نقش آن را در جامعه مدام محدود کند، زیرا خود دولتی است برای پایان بخشیدن به تمامی دولت‌ها. نقطه قوت اصلی دولت سوسیالیستی در جهت‌گیری خویش برای نابودی نهاد دولت و دیگر نهادهای تابع یا تقویت‌کننده‌ی آن، نهفته است. ایدئولوژی، سیاست، قوانین و اقدام‌های دولت پرولتری در ارتباط با رهایی زنان را فقط با نگاه به چنین جهت‌گیری می‌توان محک زد.

برای مثال، دولت پرولتری ناچار است قوانینی برای چگونگی کارکرد خانواده و نقش آن در جامعه تصویب کند. این امر می‌تواند به تقویت نهاد خانواده و دولت منجر شود، یعنی در تضاد با مهم‌ترین هدف پایه‌های هدف دولت قرار گیرد. اما برای اجتناب از این امر، خصلت قوانین باید به گونه‌ای باشند که بر نابرابری‌های میان زن و مرد فائق آیند. به عبارتی، به ناگزیر باید شامل "مفاد تبعیض آمیز علیه مردان" شود و به حمایت ویژه از زنان بپردازد. زیرا برای مبارزه با نابرابری به قوانین نابرابر نیاز است. قوانین در یک جامعه فقط به این علت وجود دارند که نابرابری‌های اجتماعی موجودند. هر قانونی یا برای حفظ این نابرابری‌هاست (مانند قوانین بورژوازی) و یا برای ریشه‌کن کردن آنها (مانند قوانین سوسیالیستی). اگر برابری واقعی برای همه موجود باشد، استفاده از قوانین، موردی نخواهد داشت. قوانین تنها در برابر کسی یا نهادی، افراد جامعه را محافظت خواهند کرد. برای اینکه جامعه در مورد مناسبات میان زن و مرد به جایی برسد که دیگر نیازی به قانون نباشد باید به ناگزیر مرحله-ای را طی کند که در آن همچنان قوانینی با تامین حقوق زنان، به طور مستمر نقش خانواده

در حیات ایدئولوژیکی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی جامعه را تضعیف کند. مسلم است که پروسه‌ی نابودی نهاد خانواده و دولت بسیار پیچیده و طولانی است و تنها در یک روند تاریخی - جهانی حاصل می‌شود. پروسه‌ای که ناچار است به مبارزات طبقاتی گسترده، میان بورژوازی و پرولتاریا در جامعه‌ی سوسیالیستی و در سطح جهانی گره بخورد. اقدام‌هایی که بلشویک‌ها در انقلاب اکتبر و پروسه‌های بعدی آن انجام دادند موجب شد که بر این مسئله‌ی مهم پر تو افکنده شود. در جریان انقلاب اکتبر خطاهای کوچک و بزرگی از بلشویک‌ها سر زد، اما این امر هرگز از مقام، ارزش و جایگاه تاریخی بلشویک‌ها نمی‌کاهد. بلشویک‌ها برای نخستین بار جرات کردند نهاد خانواده را در عرصه‌های نظری و عملی به چالش بکشند. آنان با شجاعت اعلان کردند که از نظر کمونیست‌ها، نهاد خانواده سمبل بردگی زن است و باید لغو شود. هنوز این جرات و شهامت، الهام بخش انسانهاست و کمونیست‌ها باید درس‌های بی‌شماری از آن بیاموزند.

منابع و توضیحات:

۱ - گفتنی است که منبع بیشتر اطلاعات و آمارهایی که در این نوشتار به آنها اشاره شده به فصل‌های ششم و نهم کتاب "مبارزه طبقاتی و آزادی زن" اثر تونی کلیف مربوط است.

Class Struggle and Women s Liberation – Tony Cliff

این کتاب به زبان انگلیسی و در سایت‌های اینترنتی قابل دسترس است. این اثر اطلاعات ارزنده‌ای در مورد مشی و عملکرد جنبش بین‌المللی کمونیستی در مورد زنان در بر دارد. البته این کتاب فقط محدود به تجربه‌ی اروپا و آمریکا تا دهه‌ی ۶۰ میلادی است. ناگفته نماند که تونی کلیف به خاطر گرایش‌های اکونومیستی و درک‌های محدود از رابطه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی با رهایی زنان قادر به ارائه‌ی سنتز درستی از این تجربه‌ها نیست.

۲ - "درباره رهایی زنان"، لنین، چاپ مسکو، ۱۹۷۷، انگلیسی، صفحه ۶۵

۳ - "قدرت شوراها و موقعیت زنان"، لنین، مجموعه آثار، انگلیسی، جلد ۳۰، صفحه ۴۰

۴ - "فمینیست‌های بلشویک: زندگی الکساندرا کولنتای"، جی. ای. کلمنتس، انتشارات بلومنتان، ۱۹۷۹

۵ - اکثریت چپ ایران همچنان بر این باوراند که مسئله‌ی زنان یک مسئله‌ی بورژوا دمکراتیک و رفرمیستی است. در ادامه‌ی این سلسله نوشتار به نقد این دیدگاه خواهیم پرداخت.

۶ - در ادامه‌ی این مجموعه شعار "برابری دستمزد میان زن و مرد" در جامعه‌ی سرمایه‌داری و پیچیدگی‌های عملی کردن این شعار در جامعه‌ی سوسیالیستی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. این شعار به طور اساسی ناظر بر موقعیت کار زن است. میان کار زن با رهایی زن تفاوت کیفی وجود دارد. تکیه کردن بر شعار دستمزد برابر، لزوماً به معنای رهایی زنان نیست. این شعار موقعیت زن را در مناسبات تولیدی، به طور مشخص توزیع درآمد، بهبود می‌بخشد و تا حدی در همین رابطه ایده‌های مردسالارانه را زیر سؤال می‌برد. اما رهایی زن - به ویژه در زمینه‌ی مناسبات اجتماعی - جنبه‌های مختلفی را در بر دارد که تنها با دستمزد برابر پاسخ نمی‌گیرد.

۷ - "انقلاب ۱۹۱۷"، لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۰، کتاب اول، ۱۹۲۹، انگلیسی، صفحه ۱۴۲

۸ - "درباره رهایی زنان"، لنین، چاپ مسکو، ۱۹۷۷، انگلیسی، صفحه‌های ۶۵ و ۶۶

۹ - "درباره رهایی زنان"، لنین، چاپ مسکو، ۱۹۷۷، انگلیسی، صفحه ۷۲

۱۰ - "زئوتدل و حزب بلشویک"، سی.ای. هیدن، منتشر شده در مجموعه ای به نام تاریخ روسیه ۳ (۲)، ۱۹۷۶،

انگلیسی، صفحه ۱۵۶

۱۱ - با اشاره به اهمیت نظر لنین، توجه به این نقل قول طولانی ضروری است. بخش‌های مهم این مصاحبه در نشریه‌ی انترناسیونالیستی "جهانی برای فتح" (به انگلیسی و فارسی) شماره‌ی ۲۴ در سال ۱۹۹۸ تجدید چاپ شده است.

"چرا تعداد زنان به میزان تعداد مردان در حزب نیستند؟ چرا در اتحادیه‌های صنفی تعداد زنان کم است. این حقایق، مواردی تفکر برانگیز هستند. انکار ضرورت گروه‌های ویژه برای فعالیت در میان توده‌های زنان، بخشی از رفتار بیش از حد اصولی و رادیکال یاران ما در حزب کارگران کمونیست است. آنها بر این عقیده هستند که در یک اتحادیه-ی کارگری تنها یک شکل سازمانی باید وجود داشته باشد. من به این مقوله آگاهی دارم، اصول و مبانی توسط بسیاری از متفکران انقلابی طلب می‌شود اما هر زمان که پای عدم درک در میان باشد این اصول، مردم را به اشتباه رهنمون می‌سازد. به طور مثال زمانی که ذهن از چنگ زدن به واقعیت‌های بدیهی که باید مورد ملاحظه قرار بگیرد سرباز می‌زند، این نگهبانان اصول ناب چگونه از عهده‌ی نیازهای تاریخی سیاست‌های انقلابی ما بر می‌آیند. ما نمی‌توانیم دیکتاتوری پرولتاریا را بدون داشتن میلیون‌ها زن در کنار خود برقرار کنیم. همین‌گونه نیز بدون آنها نمی‌توانیم به ساختمان کمونیسم مشغول شویم. ما باید راهی برای دستیابی به آنان پیدا کنیم ما باید مطالعه و تحقیق کنیم تا این راه را بیابیم."

"برای ما کاملاً صحیح است که خواسته‌های زنان را طرح کنیم. این درک، یک برنامه‌ی حداقل نیست و یک برنامه‌ی اصلاحی به معنای "سوسیال دمکراتیک" و انترناسیونال دومی" نیست. این کار دال بر آن نخواهد بود که گویا ما فکر می‌کنیم بورژوازی و دولت آن تا ابد حتماً برای مدتی طولانی پابرجا خواهند ماند. این کوششی برای منفعل کردن توده‌های زنان با فرم‌ها و منحرف کردن آنان از راه مبارزه‌ی انقلابی نیست. به هیچ عنوان چنین نیست؛ این کار هرگز یک قلب رفرمیستی نیست. خواسته‌های ما یک رشته نتیجه‌گیری‌های عملی است از نیازهای مبرم زن ضعیف و محروم در سیستم بورژوازی و علیه تحقیرهای زشتی که باید در این سیستم تحمل کند. با طرح اینها ما نشان می‌دهیم که از نیازهای زنان و ستم بر زنان آگاهیم؛ از جایگاه ممتاز مردان آگاهیم؛ و از همه اینها نفرت داریم. بله نفرت داریم و خواهان نابودی هر گونه ستم و آزاری هستیم که به زن کارگر، به همسر کارگر زن دهقان، به همسر یک شهروند معمولی وارد می‌شود؛ و حتی از زوایای بسیاری به زن طبقات ثروتمند نیز وارد می‌شود. حقوق و اقدام‌های اجتماعی که ما از جامعه‌ی بورژوازی می‌خواهیم، گواهی است بر اینکه ما موقعیت و منافع زنان را در نظر می‌گیریم و تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیز به آنها توجه خواهیم کرد. طبیعی است که در نقش رفرمیست‌های قیام مآبی که اذهان را تخدیر می‌کنند، نخواهد بود. نه! به هرگز. بلکه در نقش انقلابی‌هایی که زنان را به شرکت و حضور در بازسازی اقتصاد و رونمای ایدئولوژیکی فرا می‌خوانند."

۱۲ - از نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح شماره ۲۴ - ۱۹۹۸

۱۳ - برای نمونه به سخنرانی لنین تحت عنوان "وظیفه سازمان‌های جوانان" در سومین کنگره‌ی کشوری سازمان کمونیستی جوانان روسیه در ۲ اکتبر ۱۹۲۰، رجوع شود. لنین در پایان آن سخنرانی می‌گوید پس از آنکه الکتریفیکاسیون عملی شود، نسلی که اکنون ۱۵ سال دارد، پس از ۱۰ تا ۲۰ سال آینده در جامعه‌ی کمونیستی زندگی خواهد کرد. (منتخب آثار، لنین، فارسی، صفحه ۷۸۰)

۱۴- "نقد برنامه گوتا"، مارکس، صفحه ۲۱، ترجمه و گردآوری ا. برزگر، نشر نوید، برلین آلمان فدرال، زمستان

۱۳۷۵

"حق بورژوازی" یکی از مهم‌ترین مباحث مربوط به ساختمان سوسیالیسم است. در مورد اینکه چگونه نابرابری میان زن و مرد، یکی از جلوه‌های بارز "حق بورژوازی" در جامعه‌ی سوسیالیستی است، بیشتر خواهیم پرداخت و به این پرسش نیز پاسخ خواهیم داد که چرا مبارزه برای محدود کردن این حق (به طور مشخص مبارزه با نابرابری میان زن و مرد) یکی از محرک‌های پیشرفت جامعه‌ی سوسیالیستی به سوی کمونیسم است.

۱۵- "خانواده در روسیه"، اثر ا.چ. گایگر، صفحه ۱۹۱، کتاب "نیمی از آسمان" درباره‌ی رهایی زنان در چین، اثر

کلودی بوروایل، ترجمه منیر امیری ۱۹۹۹

۱۶- "تغییر رفتار در روسیه شوروی: خانواده در اتحاد جماهیر شوروی"، ار. شلزینگر، لندن، ۱۹۴۹، انگلیسی ۹۹

۱۷- به این موضوع در بررسی دوران استالین خواهیم پرداخت. علاقمندان می‌توانند به فصل دوم کتاب "نیمی از

آسمان" اثر کلودی بوروایل رجوع کنند.

۱۸ و ۱۹- "تغییر رفتار در روسیه شوروی: خانواده در اتحاد جماهیر شوروی"، ار. شلزینگر، لندن، ۱۹۴۹،

انگلیسی،

"نیمی از آسمان"، درباره‌ی رهایی زنان در چین، کلودی بوروایل، ترجمه منیر امیری ۱۹۹۹، صفحه‌های ۹۸ و

۱۳۴

۲۰- "نیمی از آسمان"، درباره‌ی رهایی زنان در چین، کلودی بوروایل، ترجمه منیر امیری ۱۹۹۹، صفحه ۱۰۰

مسئله‌ی زنان: دوران گذار؛ افق‌ها!

این سلسله نوشتار از منظر کمونیستی به جنبه‌های گوناگون مسئله‌ی زنان و جنبش زنان می‌پردازد. به امید آن که این مقاله‌ها بتواند به بحث و جدل بیشتر در مورد مسئله‌ی زنان دامن زند و به نوسازی جنبش کمونیستی ایران و بازسازی رابطه‌ی خویش با جنبش زنان یاری رساند.

چندی پیش یک رفیق زن از فعالین سابق یکی از سازمان‌های کمونیستی از تغییرات مهمی که در روحیه‌ی زنان در ایران - به ویژه روحیه‌ی زنان متعلق به اقشار میانی جامعه - به وجود آمده و اهداف و روش زندگی آنها صحبت می‌کرد. سخنان او حاوی نکات جالبی بود. او می‌گفت در میان زنان کمتر زنی را می‌توان دید که هدف او همچون هدف زندگی عموم مادران ما باشد. مادرانی که زندگی خود را وقف شوهران خود می‌کردند و تمام تلاش زندگی آنها این بود که به اشکال گوناگون به همسر خود خدمت کرده و از هرگونه فداکاری برای او فروگذار نبودند و علیرغم نارضایتی‌های پنهان و آشکار، همیشه تابع او بودند.

این رفیق می‌گفت اما چیزی که عجیب است این است که بیشتر این زنان به شکلی - حتا افراطی - امروزه همه‌ی زندگی خود را وقف فرزندان خود کرده‌اند. او از بروز پدیده‌ای به نام «فرزند سالاری» به جای «شوهر سالاری» اسم می‌برد. می‌گفت دیگر شوهر جایگاه سابق خود را در ذهن زن ایرانی ندارد اما به نوعی فرزند جای شوهر را گرفته است. تمام هم و غم زنان این شده که به شکل افراطی فرزندان خود را تر و خشک کنند و تمام تلاش خویش را برای موفقیت فرزندان جهت دهند.

نکته‌ی جالبی که این رفیق بر آن تاکید می‌کرد این بود که بسیاری از این زنان وقتی که به میان سالی می‌رسند و فرزندانشان به اصطلاح موفق می‌شوند (یا نمی‌شوند! چرا که آینده‌ی روشنی برای جوانان در این نظام موجود نیست.) به ناکارا بودن این هدف پی می‌برند و خواهان آن هستند که درگیر فعالیت‌های اجتماعی گوناگون - به طور مثال بر سر مسئله‌ی زنان - شوند و زندگی خود را در جهت اهداف عالی‌تری سازمان دهند.

هنگام شنیدن حرف‌های این رفیق یاد قهرمان رمان «جان شیفته» اثر «رومن رولان» افتادم که ماجراهای آن در کشور فرانسه اتفاق افتاد. زمانی که به نسبت آن زمان نگاه پیشرفته‌ای نسبت به مسئله‌ی زنان داشت. قهرمان این رمان، در اوایل قرن بیستم زنی به نام آنت است. زنی فمینیست که مسئله‌ی وابستگی به مرد را برای خود حل کرده بود. آنت حتا

حاضر به تشکیل خانواده و ازدواج با مردی که دوستش داشت و از او حامله شده بود، نشد. اما زندگی خود را وقف بزرگ کردن فرزند خود نمود.

هدف از این نوشتار، بررسی دلایل شکل‌گیری پدیده‌ی «فرزند سالاری» و اینکه چرا این پدیده خود نیز چکیده و بازتاب مناسبات اجتماعی ناعادلانه میان زن و مرد در جهان است، نیست.

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که ناگزیر بار عمده‌ی مسئولیت فرزند بر دوش زنان قرار دارد یا بهتر است گفته شود بر دوش آنان انداخته می‌شود. علاوه بر نابسامانی اقتصادی جامعه و مهاجرت‌های گوناگون و اجباری نیروی کار (از روستا به شهر، از یک منطقه به منطقه‌ی دیگر و یا به خارج از کشور) موجب شده که در عمل بار اصلی تعلیم و تربیت و نگهداری فرزند بر عهده‌ی زنان قرار گیرد و از نقش مردان به طور قابل ملاحظه‌ای کاسته شود. پدیده‌ی بی‌مسئولیتی مردان در برابر خانواده رشد فزاینده‌ای یافته است.

در نتیجه هدفم در اینجا بررسی تاثیر این قبیل کارکردهای نظام نیست. بلکه نقد آن ایده‌های کهنی است که به اشکال گوناگون تولید و باز تولید می‌شود و مانع‌رهایی زنان می‌گردد و مانع از آن می‌شود که زنان تمام انرژی و توان خویش را برای رهایی خود به کار گیرند تا به رهایی انسان یاری رسانند.

بسیاری از زنان هدف زندگی خود را با فرزند یا فرزندان خویش معنا می‌کنند و همان‌طور که زمانی سرنوشت آنها با زنجیری دایمی به خواست شوهر قفل شده بود امروزه به خواست فرزند قفل شده است. حتا زنانی که از همسران خویش جدا شده‌اند و به خارج از کشور مهاجرت کرده‌اند و می‌خواهند زندگی جدیدی را آغاز کنند دوباره با این بند روبرو هستند. در بسیاری از مواقع آنان مسئله‌ی فرزند را به اهرمی برای سرکوب خویش تبدیل می‌کنند، می‌توان گفت بخشی از زندگی را همه‌ی زندگی می‌پندارند و بدین طریق قادر نیستند اهداف عالی-تری را دنبال کنند.

اما شباهت سرگذشت آنت با زن ایرانی، انسان را به فکر و می‌دارد. به یقین از نظر اقتصادی - اجتماعی، کشور فرانسه در ابتدای قرن بیستم که در حال گذار به یک کشور امپریالیستی قدرتمند بود با شرایط ایران امروز چندان قابل مقایسه نیست. اما مشترک بودن پدیده‌ی «فرزند سالاری» قابل توجه و بررسی است. اگر چه در فرانسه، انقلاب بورژوازی ۱۷۸۹ ضربه‌ی تعیین کننده‌ی بر مناسبات فئودالی وارد آورد، اما تحولات بورژوا - دمکراتیک در ارتباط با زنان بسیار کند و آهسته به پیش رفت. باید توجه داشت که در فرانسه، بعد از جنگ جهانی دوم یعنی در سال ۱۹۴۵، زنان دارای حق رای شدند. (۱) آنت در دوره - ای زندگی می‌کرد که جامعه‌ی فرانسه در حال گذار به تحولات پیچیده‌تر و عمیق‌تر سرمایه - داری و گذار به امپریالیسم بود. رمان «جان شیفته» به نوعی به تغییراتی که در روحیه و

روش زندگی زنان فرانسه در حیطه‌ی مناسبات خانوادگی و روابط میان زن و مرد در آن دوره می‌پردازد.

بدیهی است که قوانین و ویژگی‌های دوران گذار در کشوری همچون فرانسه با قوانین و ویژگی‌های دوران گذار در کشورهای تحت سلطه بسیار متفاوت است و این تفاوت‌ها کیفی است. در کشورهای تحت سلطه این تحولات بسیار کندتر، درآوردتر و برای توده‌ها کشنده‌تر است. علیرغم تغییراتی که در ساختارهای اقتصادی اجتماعی این کشورها به واسطه‌ی ورود امپریالیسم و گسترش نظام سرمایه داری صورت گرفته، بخشی از روابط فئودالی به عناوین گوناگون حفظ گشته یا به صورت تغییر شکل یافته مورد استفاده قرار می‌گیرد.

این مسئله مانع از آن گشته که به طور قطعی از مناسبات ماقبل سرمایه‌داری گسست شود. به همین دلیل جامعه در حالت برزخی قرار می‌گیرد. سنت‌ها با تغییراتی حفظ می‌شوند و با اشکال مدرن‌تر، ستم و استثمار در هم می‌آمیزند. در واقع زندگی مردم به واسطه‌ی تضاد میان مناسبات سنتی با مناسبات مدرن، تباہ می‌شود. هر چقدر این کشمکش و تضاد شدیدتر باشد زندگی مردم دچار بحران‌های بیشتری خواهد شد. بی جهت نیست که امروزه نهاد خانواده در ایران در جریان گذر از سنت به مدرنیته به یکی از بحرانی‌ترین نهادهای اجتماعی بدل شده است. واقعیت بزرگتر این است که زنان بیش از اقشار دیگر جامعه از این بحران و از این کشمکش میان سنت و مدرنیته رنج می‌برند. جایگزین نمودن فرزند به جای شوهر و «فرزند سالاری»، بازتاب عینی این دوران گذار است.

با وجود اینکه طی صد سال گذشته تغییرات مهمی در موقعیت اقتصادی، اجتماعی زنان در ایران انجام شده اما زنان جامعه‌ی ایران از آزادی فردی برخوردار نیستند. هنوز مردان برای زندگی فردی زنان تصمیم می‌گیرند. هنوز زندگی بیشتر زنان توسط دیگران - به طور اساسی مردان - معنا و مفهوم می‌یابد. این خود نیز یکی از مشخصه‌های مناسبات ماقبل سرمایه‌داری است.

در یک جامعه‌ی ماقبل سرمایه‌داری، زن در دوران کودکی تابع پدر، در دوران جوانی تابع همسر و در دوران پیری تابع پسر است. انقیاد زن به مرد بخشی از انقیاد کلی‌تری است که بر چنین جوامعی حکمفرماست. یعنی انقیاد فئودالی و عدم به رسمیت شناختن آزادی‌های فردی برای همه‌ی افراد جامعه. هر فرد، تابع قوم، قبیله، عشیره، طایفه و یا خانواده‌ای گسترده است. همه‌ی تصمیم‌های زندگی تابع ملاحظه‌ها و فرهنگ قوم، قبیله، طایفه و خانواده است. در بستر این نوع مناسبات از آزادی عشق، آزادی ازدواج، آزادی شغل و پیشه و حتی آزادی انتخاب محل سکونت خبری نیست. امری که هنوز در مورد بیشتر زنان روستایی ایرانی صدق می‌کند که به ناچار باید به همان تکه زمین متعلق به همسر (یا دار قالی) پایبند باشند.

با غلبه‌ی سرمایه‌داری، «فردیت» در مرکز ایدئولوژی و فرهنگ جامعه قرار می‌گیرد. چرا که سرمایه‌داری نیازمند خرید و فروش آزاد نیروی کار است و هر قید و بندی که مانع از انجام این کار شود را از سر راه بر می‌دارد. رشد مناسبات سرمایه‌داری در کشور ایران برای زنان عوارض دوگانه‌ای به بار آورد. از یک سو آنان را تا حدی از قید و بندهای سنتی رها کند و از سوی دیگر به شکل دیگری وابستگی زن به مرد را تولید کرد. زن به شکل پیچیده‌تر و متناقض به تملک خصوصی مرد بدل شده است. این مسئله در موقعیت زنان میانی شهری جامعه که بیش از زنان دیگر اقشار جامعه درگیر مناسبات سرمایه‌داری شده‌اند، بیشتر به چشم می‌خورد. زنانی که کماکان اسپر جو نیمه فئودالی در خانواده و کل جامعه هستند، جوی که توسط مردان - حتا مدرن - (و مهم‌تر از آن قوانین و مقررات دولت مذهبی) اعمال می‌شود. این یکی از پایه‌های مشکل‌آفرین مسئله‌ی زنان در اقشار میانی جامعه شهری است. امری که طی این ۲۷ سال با توجه به در هم آمیزی دین و دولت و ایدئولوژی و فرهنگ مذهبی اشکال حادثی به خود گرفته است.

زنان در زدودن قید و بندهای سنتی منفعت دارند. زدودن قید و بندها توسط مناسبات سرمایه‌داری پایه‌ی شرایط عینی است که موجب تقویت افق‌های بورژوا دمکراتیک در میان زنان و جنبش زنان در ایران می‌گردد. افقی که به ظاهر نوید بخش حل مسئله‌ی زنان است. اما با نگرشی واقع‌بینانه درمی‌یابیم که این مسئله بسیار پر تناقض است. از یک سو زنان به طور روزمره می‌بینند که مناسبات سرمایه‌داری در برخورد به مسئله‌ی زنان، پیشرفته‌تر از مناسبات ماقبل سرمایه‌داری است و از سوی دیگر محدودیت‌هایی که زنان در نظام پیشرفته‌ی سرمایه‌داری با آن روبرو هستند را نیز مشاهده می‌کنند.

از یک سو زن ایرانی، نگاهی به پیشرفت زنان کشورهای امپریالیستی در دستیابی به حقوق برابر با مردان دارد، و از سوی دیگر نظاره گر شکل‌گیری اشکال دیگری از ستم بر زنان در همین کشورها هستند. (۲)

این دو موقعیت متفاوت - یعنی موقعیت زنان در کشورهای امپریالیستی و شرایط زنان در کشورهای تحت سلطه - موجب سردرگمی‌های گوناگون شده است. برخی در مقابله با سنت و فئودالیسم به امپریالیسم امید می‌بندند یا به آن امتیاز می‌دهند و برخی در برابر امپریالیسم، سرنوشت خود را با حفظ سنت‌ها گره می‌زنند. روندی که در بسیاری از کشورهای تحت سلطه مانند ایران به چشم می‌خورد. اگر کسی نخواهد بین مار و افعی، یکی را انتخاب کند و در ارتباط با این تناقض سؤال بر انگیز کنجکاو و پیگیر باشد، می‌تواند افق دیگری در پیش رو داشته باشد. اگر کسی نخواهد فقط بر مبنای قیاس حال با گذشته قضاوت کند بلکه نگاهی به آینده نیز داشته باشد و به روشی علمی برای آفریدن روابطی متفاوت‌تر با کیفیتی رشد یابنده‌تر باور داشته باشد، بدون شک به افق دیگری روی خواهد

آورد. افق سوم. افقی که از پایه‌ی عینی مشخص و قدرتمندی در جهان کنونی برخوردار است. افق سوسیالیسم و جامعه‌ی کمونیستی.

اما پیش از پرداختن به این افق و اینکه چگونه خواسته‌های به حق زنان در چارچوب آن پاسخ می‌گیرند و چرا مسئله‌ی زنان یکی از محرک‌های مهم تکامل و پیشرفت جامعه‌ی سوسیالیستی است، باید بیشتر به محدودیت‌های بورژوازی در زمینه‌ی حل مسئله‌ی زنان پرداخت و فهمید که چرا حتی رادیکال‌ترین بخش بورژوازی قادر نیست مسئله‌ی زنان را حل کند. امری که ریشه‌ی تاریخی دارد و در بخش بعدی این نوشتار بررسی می‌شود.

مسئله‌ی زنان و محدودیت‌های تاریخی بورژوازی!

چندی پیش کتابی مطالعه کردم به نام «زن از دیدگاه فلسفه سیاسی غرب» که حاوی نکات جالبی است. اصلی‌ترین نکته‌ی این کتاب مقابله با فلسفه طبیعت بشر (در فلسفه افلاطون، ارسطو و ژان ژاک روسو) است، فلسفه‌ای که تحت عناوینی چون «طبیعت زن این است و با مرد فرق می‌کند»، نابرابری اجتماعی میان زن و مرد را توجیه می‌کند. با وجود اینکه درک نویسنده از افق ایده‌آل‌های بورژوازی فراتر نمی‌رود، در فصل‌هایی از کتاب به انتقاد از نظریه‌های ژان ژاک روسو (۷۸ - ۱۷۱۲) می‌پردازد. ژان ژاک روسو ایدئولوگ انقلاب فرانسه و الهام بخش آن بود. اگر چه روسو خود شاهد انقلاب نبود اما پایه‌های تئوریک شعار «آزادی - برابری - برادری» را که انقلاب ۱۸۷۹ فرانسه منادی آن بود، پی ریخت.

در فلسفه‌ی سیاسی روسو، از حقوق زنان خبری نیست. او لزومی ندید تا هنگام بحث درباره‌ی انسان، موضوع زن را مطرح کند. برای او نابرابری زن و مرد و بسیاری از تبعیض‌هایی که بین آنها وجود دارد، ریشه‌ی طبیعی دارد. از نظر او وظایف غریزی زن مانعی برای پیشرفت او محسوب می‌شود اما مرد که عاری از این وظایف غریزی است می‌تواند با گام‌های بلند به پیش رود.

به همین خاطر او بر این باور بود که بنا بر فطرت و طبیعت زنان، آزادی و برابری عناصری بی ارتباط و نامناسب در مورد زنان است.

روسو معتقد بود که عقل زنان عقلی عملی و تجربی است و این عقل را نسبت به کشف و درک حقایق امور ناتوان ارزیابی می‌کرد. از نظر او زنان هر چند جزئیات را بهتر درک می‌کنند اما بر خلاف مردان قادر نیستند که به اصول و قوانین کلان دست یابند. به همین خاطر تحقیق و بررسی محض و نظری قضایای بدیهی و قواعد کلی در علم به طور قطع در حوزه‌ی فکری زنان نمی‌گنجد.

روسو فرودستی زن و پیروی زن از مرد را اینگونه فرموله می‌کند:

«مرد می‌فهمد، زن احساس می‌کند.»

«مرد دارای قوه استدلال است و زن از فریبندگی برخوردار است.»

«قانون مقدس و جاودان طبیعت حکم می‌کند که زنان شرایط لازم را برای کسب قدرت

سیاسی و حتا نمایندگی نداشته باشند و این حقوق به طور کلی متعلق به مردان است.»

«قانون طبیعت به زنان حکم می‌کند که از مردان پیروی کنند.» (۳)

بدیهی است، انقلابی که ایدئولوگ‌هایش دارای چنین افکار و عقایدی نسبت به زنان بودند نمی‌توانستند مبشر‌رهایی زنان باشند. به همین دلیل، زنان فرانسه علی‌رغم شرکت فعال خویش در انقلاب، سهمی نبردند و در قانون اساسی در کنار مہجورین و دیوانگان قرار گرفتند و از حق رای و دخالت در سرنوشت سیاسی خود محروم شدند. در کشاکش‌های سیاسی پس از پیروزی انقلاب، زنانی که مدافع حقوق سیاسی برابر بودند بی‌رحمانه سرکوب شدند. نمونه‌ی برجسته آن «المپ دو گوژ» بود که در سال ۱۷۹۳ به گیوتین سپرده شد. به قول یکی از روزنامه‌های آن دوران: «جرم او این بود که فضایل مربوط به جنسیت را فراموش کرده بود.» یا به قول یکی از ژاکوبین‌ها: «او زن بی‌شرمی بود که از انجام وظایف خانگی خویش خودداری کرد و خواست سیاستمدار شود.»

عقاید و آرای متفکرانی همچون روسو در بستر شرایط خاص تاریخی خود قابل بررسی است. با اشاره به اینکه عمر چندانی از رشد مناسبات بورژوازی در بطن مناسبات فئودالی نگذشته بود و بورژوازی نوپا در حال خیز برداشتن برای کسب قدرت و سرنگونی فئودالیسم بود. روسو یکی از متفکران اولیه بورژوازی بود که علی‌رغم موضع ترقی‌خواهانه‌ی خویش در مخالفت با سلطه‌ی کلیسا برمقوله‌ی آموزش و پرورش و دخالت کلیسا در امر ازدواج، در زمینه‌ی برخورد به مسئله‌ی زنان از عقاید فئودالی گسست نکرده بود.

با وجود اینکه مقوله‌های مقدسی چون مالکیت خصوصی و ارث چندان مورد تصدیق روسو نبود اما وی هیچگاه حاضر نشد اصل مالکیت مرد بر زن را زیر سؤال ببرد. به همین خاطر نظارت مرد بر زن را همواره ضروری می‌دانست، تا مرد مطمئن شود فرزندان که او مجبور است از آنها نگهداری کند متعلق به دیگران نیستند.

با وجود اینکه متفکران بعدی بورژوازی همراه با رشد مناسبات سرمایه‌داری و ورود اجتناب‌ناپذیر بیش از پیش زنان به عرصه‌ی بازار کار و مهم‌تر از آن پیوند مبارزات زنان و طبقه‌ی کارگر، چندان به افکار روسو وفادار نماندند و ایده‌ها و افکار دیگری را ارایه کردند اما هیچ کدام قادر به گسست از ایده‌ی مالکیت مرد بر زن نشدند. این محدودیت تاریخی، مربوط به طبقه‌ای بود که کماکان بقا و منافع خویش را در حفظ مالکیت خصوصی بر ابزار تولید می‌دید.

اما طنز اینجاست که بعد از گذشت نزدیک به ۳۰۰ سال، آن دسته از نظریه‌پردازان طبقات حاکم در ایران که می‌خواهند رنگ و لعاب «مدرنیستی» به خود بزنند افکار و عقایدشان اگر از روسو عقب‌تر نباشد جلوتر هم نیست.

به طور نمونه افرادی چون عبدالکریم سروش پس از سال‌ها تبلیغ دین و خرافه وقتی «مدرن» می‌شود و می‌خواهد اهمیت یک مسئله‌ی فلسفی را نشان دهد آن را مردافکن می‌خواند. یعنی هرگز به ذهن این آقا که خود را طرفدار پوپر (فیلسوف پوزیتیویست اتریشی) -- بریتانیایی) هم می‌داند خطور نمی‌کند که زنان هم می‌توانند به فلسفه بپردازند. عقاید او در

مورد زنان از مثنوی مولوی و افکار ضد زن عارفان ایرانی فراتر نمی‌رود. بی جهت نیست که دانشجویانش در دفتر تحکیم وحدت میان حوزه و دانشگاه در ابتدای قرن بیست و یکم هنوز عقیده دارند که حقوق زن و مرد مساوی نیست بلکه مشابه است.

با نگاهی به فصل پایانی کتاب «زن از دیدگاه فلسفه سیاسی غرب» به افکار جان استوارت میل می‌پردازیم که در نیمه‌ی اول قرن نوزده زندگی می‌کرد. جان استوارت میل یکی از اولین متفکران مرد بورژوا بود که از حقوق زنان دفاع کرد و خواهان حق رای برای زنان شد. او مدافع آزادی زنان و حق انتخاب شغل و حرفه برای زنان بود. او اصل آزادی فردی بورژوازی را به زنان گسترش داد و خواهان فرصت‌های شغلی برابر برای آنان شد. (۴)

نکته‌ی برجسته در آرای جان استوارت میل، زیر سؤال بردن «حق طبیعی سلطه مرد بر زن» بود. او گفت: «آنچه که به نام «طبیعی بودن» قلمداد می‌شود، در واقع ابزاری عمومی برای جلوه‌دادن غیرطبیعی امور است.» اما استوارت میل به طور قطعی نتوانست از فلسفه‌ی طبیعت بشر گسست کند. برای همین نتوانست به طور عمیق مسئله‌ی ستم بر زن و بی-عدالتی‌هایی که در مورد این بخش از جامعه انجام می‌گیرد را درک کند. دفاع او از نظام خانوادگی سنتی و تقسیم کار سنتی میان زن و مرد برابری خواهی وی را محدود کرد.

استوارت میل با وجودی که از استقلال اقتصادی زن دفاع می‌کرد، می‌گفت اگر زنان آزاد باشند بین انتخاب واقعی برای کار یا ازدواج، ازدواج را ترجیح می‌دهند و او این کار را مترادف با انتخاب یک شغل از طرف مرد می‌دانست. از نظر او بزرگترین شغل زن «زیبا سازی زندگی و افشاندن طراوت است، چرا که زنان (به طور طبیعی) دارای این لطافت‌ها و ذوق‌های برتر هستند.» جان استوارت میل نتوانست تغییرپذیری نهاد خانواده را ببیند و به همین جهت دفاع او از خانه‌داری زن به عنوان یک شغل، شکاف عمیقی را در اندیشه‌های او در زمینه‌ی برابری حقوقی میان زن و مرد به وجود آورد.

این شکاف در تفکر بورژوازی - نسبت به خانواده و کار خانگی زنان - هیچگاه پُر نشده هر چند که شکل‌های تکامل یافته‌تری به خود گرفت. چرا که بورژوازی از نظر تاریخی نهاد خانواده را از فئودالیسم به ارث برد و آن را برای بالا بردن بهره‌وری سرمایه به کار گرفت. اگر چه تحت سرمایه‌داری پیشرفته بر خلاف فئودالیسم نهاد خانواده دیگر نقش تولیدی ایفا نمی‌کند. (مانند نقشی که خانوارهای دهقانی در تولید داشتند.) اما نهاد خانواده کماکان برای بورژوازی از نقطه نظر مناسبات تولیدی نقش مهمی در تنظیم مصرف سرانه‌ی جامعه و پرورش نیروی کار دارد. علاوه بر آن نقش مهمی در تولید و بازتولید امتیازهای مردان جامعه نسبت به زنان دارد. امتیازهایی که از نظر ایدئولوژیک - سیاسی اهمیت زیادی برای بورژوازی دارد برای اینکه کنترل نسبی از جامعه توسط نسبی دیگر کنترل کل جامعه را برای او آسان‌تر می‌کند.

قابل توجه است که جان استوارت میل تحت تاثیر ایده‌های برابری‌طلبانه‌ی زنان آزادیخواه و ایده‌های عدالت‌خواهانه‌ی سوسیالیست‌های تخیلی آن دوره، ایده‌های فمینیستی خود را ارائه داد. او به طو مشخص از کسانی چون سن سیمون و شارل فوریه تاثیر گرفت و خود نیز بدان اذعان داشت. این شارل فوریه بود که برای نخستین بار اعلام کرد که هر چقدر زنان یک جامعه از آزادی بیشتری برخوردار باشند، آن جامعه پیشرفته‌تر است.

اما نکته‌ی جالب‌تر اینکه، با وجود اینکه افرادی چون جان استوارت میل در ابتدای قرن نوزده مسئله‌ی حق رای زنان را طرح کرده بودند، بیش از صد سال طول کشید تا بورژوازی این حق را به رسمیت بشناسد. معلوم نیست که اگر مبارزات زنان و همچنین تحولات بزرگ انقلابی در تاریخ - به طور مشخص، انقلاب اکتبر روسیه - نبود، بورژوازی تا کی این مسئله را ادامه می‌داد. آنگونه که امروزه برابری دستمزد زن و مرد که در بسیاری از کشورهای امپریالیستی از نظر قانونی رسمیت یافته، کشدار شده است. به قول مقاله‌ای (از لوموند دیپلماتیک)، اگر اوضاع به همین روال بخواهد پیش برود رسیدن به برابری دستمزد زن و مرد در نظام سرمایه‌داری چند صد سال به طول خواهد انجامید.

تمام مسئله در این است که با افق بورژوا دمکراتیک نمی‌توان به برابری میان زن و مرد و مهم‌تر از آن رهایی زنان از ستم دست یافت. اما تناقض جامعه‌ی ایران این است که بسیاری از زنان در تحقق خواسته‌های بورژوا دمکراتیک، منافع اساسی دارند. این تناقض را چگونه باید پاسخ داد؟ چگونه می‌توان افق عالی‌تر و بالاتری را پیش روی خود قرار داد؟ از تباط آن افق عالی‌تر با شعارها و خواسته‌های امروزی چیست و چه تاثیری در اهداف و روش‌های مبارزاتی خواهد داشت؟ و مهم‌تر از همه چرا تنها با افق کمونیستی می‌توان به رهایی دست یافت؟ و در این راه تجارب مثبت و منفی جنبش کمونیستی نسبت به مسئله‌ی زنان چه جایگاهی دارد؟

این بحث را پی خواهیم گرفت.

سخنی با جنبش چپ! آیا وقتش نرسیده؟

قتل صبیبه، ماجراهای آقای چگینی (۵) و به میان آمدن نام برخی جریان‌های سیاسی چپ به دلیل روابطی که با آقای چگینی داشتند بار دیگر موجب طرح پرسشی اساسی در اذهان شد.

آیا زمان آن نرسیده که احزاب و سازمان‌های چپ، چگونگی برخورد به مسئله‌ی زنان را به عنوان معیاری برای عضویت در تشکیلات خویش قرار دهند و رفتار با زنان به یکی از محک‌های مهم برای عضویت افراد در سازمان‌های آنها تبدیل شود؟

آیا زمان آن نرسیده که هنگام پیوستن یک مرد به یک تشکیلات، درک و عملکرد او نسبت به مسئله‌ی زنان مورد توجه قرار گیرد؟

آیا زمان آن نرسیده که گسست از عقاید و رفتارهای سنتی و تغییر جهان‌بینی نسبت به مسئله‌ی زنان به معیاری برای انقلابی‌گری بدل شود؟ به معیاری برای تشخیص انقلابیون راستین از انقلابیون دروغین؟

آیا زمان آن نرسیده که در اساسنامه‌های احزاب و سازمان‌های چپ چگونگی برخورد به مسئله‌ی زنان جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد؟ با رفتارها، ارزش‌ها و فرهنگ‌های کهنه و ستمگرانه مرزبندی شود، رفتار و فرهنگ نوینی در سطح جامعه و مناسبات میان زن و مرد تبلیغ شود؟

چگونه فردی به فرد دیگر می‌تواند ستم کند و خود آزاده باشد؟ مردی که به زنی ستم روا می‌دارد، چگونه می‌تواند ادعا کند که مبارز پیگیر و مداوم علیه همه‌ی اشکال ستم و استثمار است؟

زمانی بود که بخش‌های زیادی از جنبش چپ ایران اهمیت مسئله‌ی زنان را درک نمی‌کردند؛ مسئله‌ی زنان جای چندانی در برنامه‌های سیاسی آنان نداشت؛ بهای لازم را به شور، انرژی و پتانسیل انقلابی زنان برای تغییر جهان نمی‌دادند؟ در نتیجه آنان نه تنها خود را از یک پتانسیل انقلابی محروم کردند بلکه به دست خود زمینه‌های شکست انقلاب ۱۳۵۷ را نیز فراهم کردند. جنبش چپ خود را از نیروی انقلابی که می‌توانست نقش مهمی در گسست از افکار و عقاید سنتی و ایده‌های کهنه در سطح جامعه ایفا کند محروم کرد. جنبش چپ از انگشت نهادن بر مسئله‌ای که می‌توانست نقش مهمی در طرح ایده‌های رادیکال و نو اندیشی بینش مبارزان و انقلابی‌کردن آنان و کل جامعه داشته باشد طفره رفت. در نتیجه این امر خود به یکی از موارد پس رفت‌های جدی چپ در جامعه تبدیل شد.

زمانی بود که برخی از سازمان‌های چپ تا بدان حد اسیر افکار سنتی بودند که نادانی و برخورد غلط به مسئله‌ی زنان را به یک فضیلت بدل ساختند. از نظر آنان انگشت گذاشتن بر مسئله‌ی زن یعنی تفرقه انداختن در صفوف طبقه‌ی کارگر و تفرقه انداختن در صفوف مبارزه‌ی ملی و ضد امپریالیستی. آنان عمل کارگری که همسرش را کتک می‌زد، توجیه می‌کردند زیرا از نظر آنان مقصر کارفرمایی بود که به کارگر مرد فشار می‌آورد. آنان زن‌گردی را که لباس پیشمرگان مرد را می‌شست، تشویق می‌کردند و از آن به عنوان یک وظیفه‌ی مبارزاتی یاد می‌کردند. آنان، زنان انقلابی را به سازش و مدارا و تسلیم در مقابل رفتارهای زشت مردسالارانه هم‌زمان مرد دعوت می‌کردند. بدینگونه روحیه‌ی انقلابی زنانی که گام برداشته بودند و علیه سنت‌های ارتجاعی در خانواده و جامعه شوریده بودند و به جنبش انقلابی پیوسته بودند را تضعیف می‌کردند.

مگر می‌توان مخالف تفرقه میان کارگران بود اما به پدرسالاری و مردسالاری به عنوان عامل اصلی تفرقه میان زنان و مردان کارگر بی تفاوت بود؟ عاملی که نظام سرمایه‌داری با تمام توانش از آن محافظت و تبلیغ می‌کند و سعی می‌دارد با دادن امتیازهای پیش پا افتاده به مردان آنان را به ستمگرانی کوچک بدل کند که نیمی از جامعه را کنترل کنند تا کنترل کل جامعه راحت تر انجام گیرد.

مگر می‌توان مخالف تفرقه در صفوف مبارزه‌ی ضد امپریالیستی بود اما کاری به نیروهای ارتجاعی نداشت که به زور حجاب را بر زنان تحمیل می‌کردند و بر صورتشان تیغ می‌انداختند.

مگر می‌توان مخالف بورژوازی بود و اما به قول انگلس کاری به نقشی که مرد در خانه به عنوان یک بورژوا ایفا می‌کند، نداشت؟

مگر می‌توان مخالف مالکیت خصوصی و مناسبات اجتماعی و ایده‌ها و رفتارهای ناشی از آن بود اما از مبارزه با یکی از عناصر تولید و باز تولید این مناسبات یعنی مالکیت مرد بر زن خود را کنار کشید؟

مگر می‌توان با تسلیم شدن در مقابل ارزش‌ها و معیارهای سنتی حاکم بر جامعه به مبارزه علیه قدرت‌های حاکم پرداخت؟

زمانی بود که بخش‌های زیادی از جنبش چپ از مبارزات زنان فاصله گرفتند، اما زنان در صحنه ماندند و در عرصه‌های مختلف به مبارزات خود ادامه دادند. زنان در مقابل اشکال گوناگون ستمگری به اشکال مختلف مقاومت کردند. سال‌ها ایستادگی کردند و جنبشی را به ثبت رساندند که امروزه کسی یارای انکار آن نیست.

یکی از دستاوردهای این ایستادگی، تغییرات مشهود در برنامه‌های سیاسی بیشتر سازمان‌های چپ نسبت به مسئله‌ی زنان است. هر یک به فراخور دیدگاه، جایگاه و سابقه‌ی خویش

از جنبش زنان تاثیر گرفتند. برخی آگاهانه، برخی خودبخودی، برخی واقعی و جدی، برخی ظاهری و مصلحتی، برخی روشن‌تر، برخی مبهم‌تر، برخی عمیق‌تر، برخی سطحی‌تر؛ هر یک به گونه‌ای این تاثیر مثبت را منعکس کردند. می‌توان گفت بیشتر احزاب و سازمان‌های چپ، مسئله‌ی زنان را (حداقل در حرف) به رسمیت می‌شناسند و بر حقانیت آن تاکید می‌ورزند.

علیرغم این تاثیر مثبت، همچنان شاهد موارد مبهم در برنامه‌های سیاسی و رفتار آنها هستیم. هنوز چپ‌هایی وجود دارند که در مقابل خواسته‌های عادلانه‌ی زنان به طور مثال حق سقط جنین، شرط و شروط می‌گذارند؛ یا درک برخی دیگر از رهایی زنان فقط برابری دستمزد میان زن و مرد است و چشم خویش را بر تمامی اشکال موزیانه‌ی آشکار و پنهان ستم بر زن می‌بندند.

برای بسیاری از آنان رفع ستم بر زنان و مبارزات زنان نه یک محرک قدرتمند انقلاب سوسیالیستی و پیشرفت جامعه‌ی سوسیالیستی بلکه تنها تحقق چند بند حقوقی و قانونی پیش پا افتاده‌ی دمکراتیک است که آن نیز از سر منت به زنان اعطا می‌شود. در نتیجه، بی‌جهت نیست که بسیاری از فعالین جنبش زنان این قبیل بندهای برنامه‌ای و عبارت‌های آتشین را تزییی و شعاری قلمداد کرده و اعتماد آنها نسبت به سازمان‌های چپ جلب نمی‌شود. (۵)

ماجرای آقای چگینی بار دیگر نشان داد که این بی‌اعتمادی‌ها از پایه‌های عینی معینی برخوردار است و نمی‌توان فقط به سخن و تبلیغات احزاب و سازمان‌ها اکتفا کرد. متأسفانه کسانی که به طور مستقیم درگیر این ماجرا بودند پس از مدت‌ها سکوت به توجیه برخورد‌های غلط خویش پرداختند. حتا اهمیتی به درخواست‌های افشاکندگانی قتل صبیبه و دیگر فعالین جنبش زنان نکردند و اطلاعاتی را که این زنان خواهان آن بودند منتشر ساختند. این حداقل کاری بود که می‌توانستند انجام دهند و علیرغم اشتباهاتی که شد، فرصت خوبی بود که معیارهای خود را در برخورد به مسئله‌ی زنان پالایش دهند.

این ماجرا نشان داد که مسئله‌ی زنان به راحتی در بیشتر احزاب و سازمان‌های چپ جا نمی‌افتد. این امر نیازمند دامن زدن به مبارزه آگاهانه است. این وظیفه بر دوش فعالین جنبش زنان و زنانی که در صفوف احزاب و سازمان‌های چپ مبارزه می‌کنند سنگینی می‌کند. همچنین بر دوش احزاب و سازمان‌هایی است که در تئوری و پراتیک به اهمیت مسئله‌ی زنان در جامعه‌ی ایران پی برده‌اند. بدون شک این مبارزه خود بخشی از دستیابی به درک عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر از مسئله‌ی زنان و فراتر از آن درک عمیق‌تر از سوسیالیسم و کمونیسم در جامعه و در صفوف جنبش چپ است. نمی‌توان بدون مبارزه علیه پدرسالاری درهمه‌ی ابعاد (در جامعه، در خانواده و حتا در مناسبات میان مردان و زنان انقلابی) به طور موثری علیه نظام حاکم و نظام سرمایه‌داری مبارزه کرد. هر گونه سازشکاری در زمینه‌ی

مبارزه علیه پدرسالاری به سازشکاری در مقابل کل نظام حاکم منتج خواهد شد. همانطور که سازش با نظام حاکم به ناگزیر به سازش با ارزش‌های کهنه‌ی این نظام درارتباط با زنان منجر خواهد شد، برخورد نادرست به مسئله‌ی زنان نیز به ناگزیر به پذیرش بخشی از ساختار نظم کهنه منجر خواهد شد. مبارزه برای رهایی از ستم جنسی با مبارزه برای رهایی از ستم و استثمار طبقاتی همچون حلقه‌های یک زنجیر در هم تنیده‌اند. نمی‌توان هیچ حلقه‌ای از این زنجیر را دست نخورده باقی گذاشت چرا که هر حلقه‌ای از ستم که بقا یابد، امکان می‌یابد که دیگر حلقه‌های ستم را باز تولید کند.

این حقیقتی است رهایی بخش. عمل کردن بر پایه این حقیقت، هم به شکوفایی جنبش زنان یاری می‌رساند و هم به نوسازی و شکوفایی احزاب و سازمان‌های چپ که خواهان مبارزه‌ی همه جانبه علیه نظام طبقاتی مرد سالار حاکم بر جهان هستند، کمک می‌کند. از همین روی زمان آن رسیده که برخورد به مسئله‌ی زنان به یک معیار مهم در برنامه و اساسنامه‌های سازمان‌های چپ در گفتار، کردار و رفتار آنان بدل شود. این نیاز زمانه است! آن را دریابید!

توضیحات:

۱ - قابل توجه است که در ابتدا حق رای به همه مردان نیز تعلق نگرفت. این حق ۷۵ سال پس از انقلاب شامل همه‌ی مردان شد.

۲ - خشونت و بی رحمی در کشورهای امپریالیستی در اشکال جدیدتری تولید می‌شود. اگر چه هنوز از بسیاری جهات قابل مقایسه با زندگی زنان در کشورهای تحت سلطه نیست اما به اندازه‌ی کافی دهشتناک است. در آمریکا هر چند دقیقه یک زن مورد تجاوز قرار می‌گیرد و هر چند ثانیه یک زن مورد ضرب و جرح قرار می‌گیرد. در فرانسه هر ۵ روز یک زن در اثر خشونت خانگی جان می‌سپارد و در ۱۵ کشور عضو اتحادیه اروپا در مجموع هر روز دو زن در اثر خشونت‌های خانگی جان می‌دهند.

۳ - ژان ژاک روسو در ادامه‌ی افکار پدرسالارانه‌ی خود می‌گوید:

«باید اقتدار فردی در خانواده وجود داشته باشد و طبیعی است که آن اقتدار، اقتدار مرد است؛ زیرا گاهی اوقات زنان به علت وظیفه بارداری آمادگی چنین اقتدار و تسلطی را ندارند.»
«هویت مردان با میزان برخورداری آنها از آزادی تعیین می‌شود اما هویت زنان شامل عفت و نجابت آنان است.»

«زن عنصری مهلک است و گمراه کننده، او را هم دوست می‌دارم و هم از او متنفرم زن مرد را به بردگی می‌کشاند!»

۴ - «انقیاد زنان» نام کتابی است که جان استوارت میل در سال ۱۸۶۹ منتشر کرده است. این کتاب به فارسی ترجمه شده است. می‌گویید جان استوارت میل این کتاب را تحت تاثیر همسر خود که از فعالین جنبش زنان بود به نگارش در آورد.

۵ - صبیح از فعالان فمنیست در تهران بود که در روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۶ با ضربات چاقو توسط همسرش علی چگینی به قتل رسید. علی چگینی از فعالین سیاسی بود که مقالاتی از او در نشریه آدینه به چاپ می‌رسید. علی چگینی پس از ارتکاب قتل متواری شد و به کردستان عراق رفت و در پناه برخی گروه‌های سیاسی چپ قرار گرفت و مدتی به همکاری با آنان پرداخت. متأسفانه کسانی که از این ماجرا با خبر بودند در این مورد سکوت کردند. تا زمانی که تعدادی از فعالان فمنیست ایران با انتشار بیانیه‌ای تحت عنوان "سرکوب شده‌ها همواره باز می‌گردند" سکوت را شکستند و علی چگینی را افشا کردند. اسناد و مباحث مربوط به این ماجرا منجمله نامه علی چگینی در دفاع از خود در نشریه هشت مارس (شماره ۱۱ بهمن ۱۳۸۳) قابل دسترس است.

۶- علیرغم چنین محدودیت‌هایی حدود دو سال پیش بیانیه‌ای تحت نام «اصول پایه‌ای در مورد برابری و آزادی زنان ایران» منتشر شد. این بیانیه که به همت یکی از فعالین جنبش زنان تهیه شد و امضای چندین حزب و گروه چپ را با خود به همراه داشت، امیدی در جنبش چپ و همچنین میان فعالین جنبش زنان دامن زد. برای نخستین بار جنبش چپ ایران سعی کرد معیارهای حداقل خود را نسبت به مسئله‌ی زنان بیان کند و استانداردهای حداقلی که شاخص جنبش چپ در ایران است را پیش رو داشته باشد. هر چند این امید چندان پا نگرفت و تقویت نشد. اما این امر یکی از مسایل بسیار عاجل جامعه‌ی ایران، جنبش کمونیستی و جنبش زنان است و هنوز پاسخ می‌طلبد.

در نقد یک شعار! در نقد یک دیدگاه!

رابطه‌ی جنبش کمونیستی و جنبش زنان را می‌توان با نقد شعار "جنبش زنان، متحد جنبش کارگری" آغاز کرد. شعاری که در هشت مارس ۲۰۰۷ در برخی دانشگاه‌های ایران طرح شد.

در مورد انگیزه‌ی مثبتی که در پس این شعار قرار دارد، بحثی نیست. بی‌تردید طرح این شعار تلاشی است برای تاکید بر اتحاد میان جنبش‌های توده‌ای؛ مرزبندی با گرایش‌های راست و لیبرالی درون جنبش زنان و شاید تاکید است بر ضرورت انقلاب سوسیالیستی. اما چرا جنبش دانشجویی در روز جهانی زن، به جای برجسته کردن وظیفه‌ی خود در برابر جنبش زنان، برای این جنبش تعیین تکلیف می‌کند که با کدام جنبش متحد شود؟ پرسیدنی است چرا جنبش دانشجویی شعار "جنبش کارگری، متحد جنبش زنان" را پیشنهاد نمی‌کند؟ آیا عناصر فعال چپ دانشگاه به همان میزانی که تلاش می‌کنند این شعار را در جنبش زنان درونی کنند؛ بر همراهی کردن کارگران با جنبش زنان نیز تاکید می‌کنند؟ آیا جنبش دانشجویی به همان میزان که در تعیین شعار برای جنبش زنان پافشاری می‌کند، در مورد جنبش کارگری نیز این روش را به کار می‌برد؟

هدف از گشودن این بحث به چالش کشیدن برخی ایده‌های غالب و رایج در جنبش‌های اجتماعی است. ایده‌های نادرستی که در ارتباط با جنبش زنان، آشکارا خصلت پدرسالارانه به خود می‌گیرند و از سابقه‌ی تاریخی معینی در جنبش کمونیستی برخوردار هستند.

امروزه روز، جنبش کارگری برای بسیاری از فعالان چپ، به کعبه‌ی مقدسی بدل شده که جنبش‌های توده‌ای باید در مقابل آن سر تعظیم فرود آورند، سوگند وفاداری یاد کنند تا از "گناهان بورژوا دمکراتیک" خود پاک شوند تا خصلت "سوسیالیستی" به خود گیرند. باید مشخص شود چرا فقط جنبش کارگری است که در میان دیگر جنبش‌های توده‌ای موجود در جامعه، از این مقام شایسته برخوردار است؟ چرا جنبش کارگری آن "کلیتی" است که دیگر "اجزا" را باید دربرگیرد؟ کیفیت و ویژگی جنبش کارگری چیست که در مقام "کل" باید آن را به رسمیت شناخت؟

تا آنجا که به واقعیت مربوط می‌شود شکل‌گیری جنبش کارگری (درک بیشتر عناصر چپ از جنبش کارگری، مبارزات کارگران درعرصه‌ی خواسته‌های اقتصادی است) مانند سامان-یابی دیگر جنبش‌های توده‌ای، واکنش عادلانه‌ای است به ستمی که به طور روزمره توسط نظام سرمایه داری بر کارگران اعمال می‌شود. این جنبش که در مدار خرید و فروش

بهتر نیروی کار جریان دارد مانند دیگر جنبش‌های توده‌ای از نقاط قوت و ضعف مشخصی برخوردار است و گرایش‌های سیاسی مختلفی را در بر می‌گیرد. به این معنا، جنبش کارگری نیز مانند دیگر جنبش‌های توده‌ای می‌تواند از جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک - سیاسی متفاوتی پیروی کند. این جنبش کارگری به طور خودبخودی، نه از کیفیت سوسیالیستی برخوردار است و نه نسبت به سایر جنبش‌های توده‌ای کیفیت ویژه‌ای دارد که آن را در جایگاه "کل" و موقعیت برتر قرار دهد.

حتا اگر بخواهیم در شرایط کنونی مقایسه‌ای بین جنبش‌های توده‌ای مختلف با یکدیگر انجام دهیم، آشکارا پیداست که جنبش زنان و جنبش دانشجویی نسبت به جنبش کارگری، سیاسی‌تر و به مراتب رادیکال‌تر هستند؛ این جنبش‌ها نسبت به جنبش اقتصادی کارگری، بیشتر دورنمای جامعه‌ی آینده را به صحنه‌ی اجتماعی می‌کشاند و بیشتر بر خواسته‌هایی تاکید دارند که امکان دستیابی به آنها در چارچوب نظام جمهوری اسلامی بسیار کمتر است. جنبش زنان به طور مستقیم عصب حساس حکومت دینی را نشانه گرفته‌اند و در شرایط کنونی نقش مهمی در قطبی کردن فضای سیاسی کشور ایفا می‌کنند. چرا که موضوع زنان یکی از مسائل مورد اشاره و مهم در درگیری میان جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکاست. این دو قطب ارتجاعی، قیم مآبانه مدعی تعیین سرنوشت برای زنان ایران هستند. به همین جهت قرار گرفتن خواسته‌های زنان در راس مبارزات توده‌ای می‌تواند نقش مهمی در افشای هر دو طرف این درگیری داشته باشد و صحنه‌ی سیاسی کشور را بیشتر به نفع مردم و نیروهای انقلابی متحول کند.

می‌دانیم که مسئله‌ی ستم بر زن، همانند استثمار طبقاتی به مالکیت خصوصی گره خورده و از قدمت بیشتری نسبت به تضاد میان کارگر و سرمایه دار برخوردار است. به همین دلیل بدون زیر سؤال بردن کلیت ساختارهای طبقاتی و مردسالارانه، بدون شخم عمیق و زیر و رو کردن همه جانبه‌ی روابط اجتماعی حاکم بر جامعه و جهان، مسئله‌ی زنان حل نخواهد شد.

بحث بر سر انتخاب یا تعیین برتری یک جنبش بر دیگر جنبش‌ها نیست. ما با کلیتی به نام جامعه روبرو هستیم که از اجزا یا بخش‌های متفاوتی تشکیل شده است. هر یک از این بخش‌ها ویژگی‌های خاص خود را دارد که آن را از بقیه و نیز از خصلت‌های کلی جامعه متفاوت می‌کند. کلیت را نمی‌توان جمع جبری اجزا یا بخش‌های متفاوت دانست. خواص کلیت نیز حاصل جمع خواص اجزای آن نیست. یک بخش را هر قدر هم که مهم و تعیین کننده باشد نمی‌توان جایگزین کلیت کرد. فصل مشترک مبارزه‌ی همه‌ی اقشار و طبقات ستمدیده در یک جامعه در مبارزه‌ای است که برای تغییر این کلیت صورت می‌گیرد. از درون ستم‌های خاصی که بر هر یک از بخش‌های جامعه روا می‌شود، نخست، محکومیت کل

نظام است که رخ می‌نمایاند. به همان اندازه که از ستم برزن، می‌توان کل نظام جامعه‌ی طبقاتی را محکوم و آن را به مصاف طلبید، از ستم بر دیگر بخش‌های جامعه نیز می‌توان چنین نتیجه‌ای گرفت. وانگهی هر بخشی از جامعه در قالب جنبش‌های توده‌ای متفاوت به روش و شکل خاصی ضرورت ایجاد یک کلیت نوین را بیان می‌کند. بدون تاکید بر جایگاه هر یک از این جنبش‌ها در ساختار کلی، نمی‌توان به درک همه جانبه‌ی واقعیت نائل آمد و پیوند مشترک واقعی میان آنان را به درستی فهمید.

پیوند مبارزه‌ی کارگران با مبارزه‌ی زنان به دلیل فقر یا ستم مشترک نیست، بلکه به طور اساسی درگیری و مواجهه با یک کلیت واحد است که سرنوشت این مبارزات را به یکدیگر گره زده است. در نظر نگرفتن این کلیت مشترک، پایه‌ی بسیاری از تحلیل‌های محدودنگرانه است. برای مثال بسیاری فکر می‌کنند که اگر جنبش زنان به جنبش کارگری متصل شود و یا در جنبش زنان بر خواسته‌های اقتصادی زنان زحمتکش و کارگر تاکید شود می‌توان به این جنبش خصلت طبقاتی و سوسیالیستی بخشید. این نگرش و این روش، نه طبقاتی است و نه سوسیالیستی. خصلت طبقاتی و سوسیالیستی جنبش زنان توسط کلیت نوینی که برایش مبارزه می‌کند، تعیین می‌شود. در واقع تفاوت مبارزات زنان با مبارزات کارگران در این است که هر کدام مبارزه‌ی خویش را برای برقراری یک نظام نوین، اما از دریچه‌ای خاص و به روشی خاص به پیش می‌برند. هر اندازه این مبارزه‌ی خاص - در اینجا مبارزه برای رهایی زنان - رادیکال‌تر، عمیق‌تر و همه جانبه‌تر به پیش برده شود، ما با جامعه‌ای انقلابی‌تر (یا با نظامی انقلابی‌تر) روبرو خواهیم شد. این امر حتا می‌تواند میزان سنجش ما از جامعه‌ی سوسیالیستی محسوب شود. برای جهت‌گیری سوسیالیستی نمی‌توان مدام تکرار کرد "بدون مبارزه برای سوسیالیسم، زنان رها خواهند شد" برعکس، تاکید باید بر آن باشد که "بدون مبارزه برای رهایی زنان، سوسیالیسمی در کار نخواهد بود".

نیاز به سوسیالیسم و کمونیسم می‌تواند و باید از زبان قشرها و طبقات مختلف ستم‌دیده و به شکل جنبش‌های متفاوت بیان شود. بدون تلاش برای چنین امری، نمی‌توان سخن از تحول انقلابی جامعه به میان آورد. محدود کردن "سوسیالیسم" به جنبش کارگری، بیان کم بها دادن به نقش آگاهی کمونیستی در تحول توده‌ها و تغییر همه جانبه‌ی جامعه در همه‌ی عرصه‌هاست.

گفتنی است که گرایش قوی در میان فعالان چپ موجود است که جنبش کارگری و جنبش کمونیستی را یکسان ارزیابی می‌کنند و تفاوتی میان این دو قائل نیستند. (۱) این گرایش، نقشی را که جنبش کمونیستی در ارتباط با تغییر کلی جامعه و متحول کردن دیگر جنبش‌ها دارد را به جنبش کارگری واگذار می‌کند. اما واقعیت این است که بین مبارزه‌ی روزمره‌ی کارگران (یا آنچه که به عنوان جنبش کارگری شناخته شده) با جایگاه و وظیفه‌ی

تاریخی طبقه‌ی کارگر در به سرانجام رساندن انقلاب کمونیستی و پایه ریزی جامعه‌ی عاری از ستم و استثمار بسیار فاصله است. کمونیسم در پاسخگویی به وظیفه‌ی تاریخی یک طبقه‌ی معین پا به عرصه‌ی جهان نهاد. طبقه‌ای که توانایی خود رهایی کارگران و بشریت را داراست.

درست است که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست بر "عدم جدایی منافع کمونیست‌ها از منافع کارگران" انگشت نهادند. اما همزمان تاکید کردند که "کمونیست‌ها همواره و همه جا منافع کل جنبش را نمایندگی می‌کنند." و برتری آنها "بر بقیه‌ی توده‌ی عظیم پرولتاریا در آن است که از سیر جنبش پرولتری، شرایط و پیامدهای عام و نهایی آن درک روشنی دارند." در طول حیات جنبش کمونیستی، با درک‌های محدود و برداشت‌های نادرستی از این جملات مانیفست روبرو شده‌ایم. معمولاً "منافع کل" و "پیامدهای عام و نهایی" جنبش، به منافع و مصالح خاص جنبش کارگری محدود شده است، به هم تنیدگی منافع این طبقه در رهایی کل بشر و از بین بردن تمامی اشکال ستم و استثمار در پرده‌ی ابهام قرار گرفته است و بر مبنای این درک‌های محدود، آگاهی طبقاتی که از خصلت تاریخی - جهانی برخوردار است با آگاهی خودبخودی هم تراز قلمداد شده و سرانجام اینکه جنبش کمونیستی معادل جنبش کارگری قرار گرفته است. چنین درک‌هایی در عمل، مانع درک عمیق از مناسبات کلی جامعه‌ی طبقاتی و شکاف‌های اساسی آن می‌شوند. کم بها دادن به نقش سایر جنبش‌های اجتماعی در مورد دگرگونی کلی جامعه، راه را بر پیوند و آموزش متقابل طبقه‌ی کارگر و کمونیست‌ها با این جنبش‌ها می‌بندد. مارکسیسم فقط بر پایه‌ی نیازهای جنبش کارگری پدید نیامده است. مارکسیسم به عنوان عالی‌ترین مرحله‌ی شناخت بشر در قرن ۱۹ میلادی بر پایه‌ی مطالعه و فرآیند آخرین دستاوردهای دانش بشری در زمینه‌های گوناگون - از جمله مسئله‌ی زنان - متولد شد که در ادامه‌ی این سلسله نوشتارها بدان خواهیم پرداخت.

کم بها دادن به جنبش زنان فقط محدود به گرایشی که نقش جنبش کارگری را در جامعه مطلق می‌کند، نیست. حتا در میان کسانی که بر تمایز میان جنبش آگاهانه‌ی کمونیستی و جنبش خودبخودی کارگری تاکید دارند نیز گرایش کم اهمیت دادن به جنبش زنان مشاهده می‌شود. کم نیستند کسانی که مبارزه‌ی زنان را در قیاس با مبارزه‌ی طبقاتی، درجه‌ی دوم و غیرعمده ارزیابی می‌کنند. بر مبنای این گرایش، زنان باید مبارزه‌ی خود را به مثابه جزئی از مبارزه‌ی بزرگ تر و کلی کارگران به پیش ببرند. (جزیی که همواره قربانی کل شده است.) حاملان چنین دیدگاهی به جنبش زنان با تحقیر می‌نگرند. ارزشی برای دستاوردهای نظری و عملی جنبش زنان قائل نیستند و در بهترین حالت، معتقدند که مارکس و انگلس این مسئله را یک بار و برای همیشه حل کرده‌اند و دیگر نیازی به رویارویی،

کنکاش، جذب نقادانه و سنتز دستاوردهای بشر در زمینه‌ی مبارزاتی مشخص، برای رهیافتی عالی‌تر نیست.

از آن هنگامی که مارکسیسم پا به عرصه‌ی وجود گذاشت، انقلابی در اندیشه‌ی ورزی بشر صورت گرفت. روش و بینشی ظهور کرد که با اتکا به آن می‌توان به تجزیه و تحلیل از پدیده‌های گوناگون اجتماعی پرداخت و جهت‌گیری تکامل آنها را با توجه به نقش و جایگاه دخالت‌گر و فعال انسان روشن کرد. مارکسیسم، هرگز ادعا نداشته است که یک بار برای همیشه پاسخ همه‌ی مسائل را یافته و دیگر نیازی به بازبینی و نقد و تکامل خود ندارد. رهبران جنبش کمونیستی بارها بر خصلت نقادانه و علمی مارکسیسم تاکید داشته و خاطر نشان کرده‌اند که مارکسیست‌ها باید همواره آماده‌ی گسست از ایده‌های کهن و پذیرای ایده‌های نوین باشند. مارکسیست‌ها باید تغییرات جهان مادی را که مدام در حال تحول و حرکت است در نظر داشته باشند و تلاش کنند آن تغییرات را به درستی در آرای خود منعکس کنند. مارکسیست‌ها باید به ایده‌های نوینی که در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی از آزمون‌های علمی و هنری گرفته تا مبارزه در عرصه‌های تولیدی و طبقاتی که به ظهور می‌رسد، برخورد دیالکتیکی داشته باشد و از آنها برای پویایی و تکامل مارکسیسم سود جویند.

روش فوق در برخورد به تجربه‌های جنبش‌های توده‌های مختلف نیز صادق است. بی‌جهت نبود که لنین بارها بر یادگیری از مبارزات توده‌ها در همه‌ی عرصه‌ها تاکید داشت. به ظاهر همه‌ی کمونیست‌ها قبول دارند که رابطه‌ی متقابلی میان جنبش کمونیستی و جنبش کارگری وجود دارد. اما زمانی که مسئله‌ی فراگیری از دستاوردهای نظری و عملی سایر جنبش‌های توده‌ای و به طور مشخص جنبش زنان به میان می‌آید، اما و اگرها آغاز می‌شود. بی‌تفاوتی و بی‌توجهی بخش بزرگی از فعالان چپ به نظریه‌های گسترده‌ای که طی چند دهه‌ی اخیر، توسط فمینیست‌ها در مورد ستم بر زنان در گوشه و کنار جهان تولید شده، اسفبار است. به ندرت می‌بینیم که مارکسیستی اعلام کند این یا آن نکته‌ی نظری یا دستاورد عملی جنبش زنان را به رسمیت می‌شناسد و یا قبول کند که جذب و سنتز این یا آن نکته‌ی نظری فمینیستی درک ما را از علم انقلاب افزایش داده است. کمتر مارکسیستی حاضر است نقادانه به تئوری و پراتیک جنبش کمونیستی در ارتباط با جنبش زنان بپردازد و راه را برای ارتقا و تکامل درک کمونیست‌ها از مسئله‌ی زنان هموار کند. خلاصه این‌که، کمتر مارکسیستی قبول دارد که بخش مهمی از آگاهی کمونیستی، آگاهی نسبت به مسئله‌ی زن است و ارتقای آگاهی فمینیستی بخشی جدایی‌ناپذیر از ارتقای آگاهی کمونیستی است.

باید خاطر نشان کرد که دلایل گوناگونی برای چنین رویکردهایی موجود است. در یک سطح کلی‌تر و عمومی‌تر می‌توان این مسئله را به درک نازل از مارکسیسم و تحول و تکامل بعدی آن و تغییرات انقلابی، ضرورتی برای ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی و همچنین نفوذ دیدگاه‌های مردسالارانه در جنبش کمونیستی ربط داد. در این باره در بخش‌های پیشین اشاره‌ی کوتاهی شده و در ادامه‌ی این نوشتار، ابعاد دیگری از آن را بیشتر بررسی خواهیم

کرد. اما در اینجا به یک درک رایج از رابطه‌ی کل و جزء و نتایج آن در مورد رابطه‌ی جنبش کمونیستی که به درستی مدعی مشاهده‌ی نابرابری طبقاتی - اجتماعی و لزوم تغییرات کلی در جامعه و جهان است، با جنبش زنان که به طور عمده بر حل یکی از مسائل خاص جامعه و جهان تکیه دارد، می‌پردازیم.

گروه‌های مختلف اجتماعی که هویت خود را بر مبنای فرهنگ، قومیت، نژاد و جنسیت مشخص تعریف می‌کنند و محور تلاش آنها حل مشکلات خاص خودشان است، همواره مارکسیست‌ها را متهم می‌کنند که آنچنان مشغول مبارزه علیه کلیت مناسبات طبقاتی هستند که از پرداختن به مسائل مشخص آنان غفلت می‌ورزند. البته ما با اشکال متنوع چنین گرایشی در بیشتر جنبش چپ ایران روبرو بوده و هستیم. این امر به ویژه در نوع نگاه این دسته از "مارکسیست‌ها" به جنبش زنان مصداق می‌یابد. بسیاری تصور می‌کنند با تغییر حاکمیت سرمایه داری، اوضاع خودبخود برای همه‌ی اقشار، از جمله برای زنان نیز روبراه خواهد شد. این افراد حمایت از مبارزات مختلف اجتماعی به طور مثال حمایت از جنبش زنان را منوط به این شرط پایه ای - به اصطلاح رفع استثمار طبقاتی - می‌کنند.

در صفوف جنبش زنان نیز گرایشی قوی موجود است که توجه چندانی به رابطه‌ی رهایی زنان و مبارزه برای دگرگونی در کل نظام حاکم ندارد. در واقع هر گروه یا قشر ستم‌دیده برای تحقق منافع ویژه‌ی خود به ناگزیر نیازمند داشتن چشم اندازی از کل نظام اجتماعی و جایگاه خود در آن است. زنانی که در صدد رهایی خود هستند نه تنها نیاز به فهم عمیق ساختار پدرسالارانه و چگونگی عملکرد آن دارند، بلکه به همان میزان ضرورت دارد درک روشن و درستی از نقش و جایگاه کلیه‌ی ساختارهای پدرسالارانه و مردسالارانه در کل نظام اجتماعی و همچنین نقش این ساختارها در تولید و باز تولید کلیه‌ی نابرابری‌های اجتماعی و طبقاتی کسب کنند.

به درستی بخشی از مشکل در هر دو گرایش (بی‌توجهی به مسائل یک بخش از جامعه تحت عنوان در نظر گرفتن کل و یا بی‌توجهی به ساختارهای کلی تحت عنوان در نظر گرفتن مسائل یک بخش معین) به فقدان درک درست از رابطه‌ی میان جزء و کل و در این زمینه‌ی مشخص، به رابطه‌ی میان تغییرات در یک بخش یا جزء با تغییرات کلی مربوط می‌شود. این گرایش‌ها از رابطه‌ی دیالکتیکی، دائمی و متقابل میان جزء و کل غافلند، در حالی که مارکسیسم همواره بر رابطه‌ی دیالکتیکی بین جزء و کل تاکید داشته است. اجزا نمی‌توانند خارج از رابطه‌ی خویش با کل وجود داشته باشند و کل نیز نمی‌تواند خارج از اجزای تشکیل دهنده‌اش وجود داشته باشد. مبارزه برای تغییر در کل نظام، از مبارزه برای تغییر در اجزای آن جدا نیست. همان طور که مبارزه برای تغییر در اجزا، از مبارزه برای تغییر در کل نظام جدا نیست. البته باید اشاره کرد که بدون تغییر در چارچوب‌های کلی، تغییرات در اجزا، دوام چندانی نخواهند یافت و می‌توانند به سرعت تغییر ماهیت دهند.

پرسش مهم این است که آیا رابطه‌ی میان شکاف‌های جنسیتی و طبقاتی را می‌توان به سطح رابطه‌ی میان جزء و کل تقلیل داد؟ به ویژه آنکه می‌دانیم ستم جنسیتی و ستم طبقاتی به شکل پیچیده‌ای در هم تنیده شده‌اند و به دشواری می‌توان مسئله‌ی زنان را به یک جز تقلیل داد و جنبه‌های گوناگون این دو نوع ستم را به طور عینی و آشکار از یکدیگر تفکیک کرد. بسیاری از "مارکسیست‌ها" با تفکر به ظاهر کلیت‌گرایانه (اما به شدت تنگ‌نظرانه و تقلیل‌گرایانه) و با ارایه‌ی فرمولبندی‌هایی همچون "با ملغی شدن روابط کار مزدی ستم بر زن از بین می‌رود" در واقع خیال خود را راحت می‌کنند. آنان با تاکید یک جانبه بر مبارزه با کل نظام سرمایه داری قادر به درک اهمیت جایگاه مبارزات زنان نیستند و بدون تردید تلاش‌های آنان حتا در زمینه‌ی مبارزه برای تغییرات کلی نیز ره به جایی نخواهد برد. اینگونه "کلیت‌گرایی" در عمل راه را بر فهم ویژگی‌های مبارزات در "اجزا" می‌بندد و مهم‌تر از آن قادر به درک آن تاثیرهایی که تغییرات در یک بخش یا یک جزء بر کلیت تکامل یک پدیده می‌گذارد، نیست. حال آنکه همین تغییرات "جزئی" (که چندان جزئی هم نیستند) در مواقعی می‌تواند حتا موجب تغییرات مهم و کیفی در کل نظام آن پدیده شود. این مشکل عمده‌ای است که امروزه در ارتباط با خط سیر کلی جنبش کمونیستی در مورد جنبش زنان با آن روبرو هستیم.

این نوع نگرش، کلیت یا تمامیت را به صورت یک مجموعه-ی واحد و بی تضاد نگاه می‌کند. در صورتی که به قول اسلاوی ژیژک (فیلسوف معاصر) کلیت، همواره یک ساختار تضادمند است. ساختاری پرشکاف و پاره پاره. کل، یک قاب یا چارچوب خنثی و بی طرف برای مجموعه‌ی اجزا و محتوای آنها نیست، بلکه در ذات خود تفرقه افکن است و حتا محتوای اجزای خود را تکه تکه می‌کند.

افزون بر این، هر جزء یک کل، پدیده‌ی کلی را از نو شکل می‌دهد و می‌تواند حتا به تنهایی، ویژگی کلیت یک ساختار را دگرگون کند. به قول ژیژک؛ یک پدیده‌ی کلی، هرگز بدون "پس مانده" نیست. همیشه عنصری هست که از آن "بیرون می‌زند" و یک پارچگی کل را مختل می‌کند. همان جزئی که در عین حال بخشی از کل است، می‌تواند تحت شرایطی تعیین کننده‌ی پدیده‌ی کلی نیز شود. (۲)

استفاده از مفاهیم بالا برای ترسیم رابطه‌ی کنونی میان جنبش کمونیستی و جنبش زنان خالی از فایده نیست. با برداشت معینی از این مفاهیم می‌توان گفت که مسئله‌ی زنان همان "جزئی" است که مدت‌هاست از خط کلی جنبش کمونیستی "بیرون زده" است. چنانچه این "بیرون زدن" تداوم یابد می‌تواند در درازمدت آسیب‌های جدی به جنبش کمونیستی وارد آورد.

آسیب کم بها دادن به این مسئله فقط این نیست که مدام بر تنش میان جنبش کمونیستی و جنبش زنان افزوده خواهد شد و رابطه‌ی میان این دو جنبش را گسسته‌تر از آنچه که هست خواهد کرد، مسئله‌ی اساسی بر سر این نکته است که اگر جنبش کمونیستی

درک خود را در مورد مسئله‌ی زنان تصحیح نکند، آن را تکامل ندهد، شفاف و عریان به آن نپردازد و بر مبنای آن عمل نکند، یک پارچگی خود را از دست می‌دهد. به عبارت روشن‌تر ماهیت خویش را به عنوان جنبشی که مخالف هر گونه ستم و استثمار است، دچار ابهام می‌کند و به عنوان جنبشی رادیکال که باید آینده را نوید دهد و در راس پیشروترین افکار زمانه‌ی خود قرار گیرد، زیر سؤال می‌رود.

نتیجه اینکه بدون نگاه انتقادی به درک و عملکرد گذشته‌ی جنبش کمونیستی در سطح ملی و بین‌المللی، بدون پذیرش دستاوردهای مثبت و کنار زدن جوانب منفی آن قادر نخواهیم بود بر این "بیرون زدن" فائق آییم، جنبش کمونیستی را نوسازی کنیم و به بازسازی رابطه‌ی روشن، درست و سرنوشت ساز با جنبش زنان، به جنبش‌های اجتماعی یاری رسانیم.

توضیحات

۱ - چنین گرایشی به طور مستقیم به پایین آمدن سطح توقع سیاسی و افق دید کمونیست‌ها از وظایف خود ارتباط دارد. شکست‌های جنبش کمونیستی در قرن بیستم و کارزار ضد کمونیستی بورژوازی بین المللی علیه کمونیسم نقش مهمی در تقویت این گرایش ایفا کرده است. ایده‌ی امکان تغییر بنیادین جهان تضعیف شده است. تحت عنوان اینکه نمی‌توان انقلاب کرد و کل را تغییر داد، یک نوع نگرش فرمیستی که در پی اصلاح اجزا است، ظهور کرده است. پرداختن به "جزء" به جای مبارزه برای تغییر "کل" نشانده شده است. به زبان ساده، رفرم جای انقلاب را گرفته است. جانشین ساختن جنبش کارگری به جای جنبش کمونیستی شکلی دیگر از همین گرایش است.

شاید طنز آمیز به نظر آید که نگرش برخی از این مارکسیست‌ها که خود را ناقد پست مدرنیسم می‌دانند، به لحاظ سیاسی بیشتر تحت تاثیر آن قرار دارند و در عمل با پست مدرنیست‌ها در یک صف قرار می‌گیرند. یکی از استدلال‌های کلیدی پست مدرنیست‌ها این ادعاست که عمل کردن بر مبنای هر گونه "کلان روایت" (که مارکسیسم نیز یکی از آنهاست) به شکست و فاجعه می‌انجامد و بهتر است به جای تغییر کلی جامعه و جهان، اصلاح این یا آن جزء جامعه را هدف قرار دهیم. پست مدرنیست‌ها نیز فعالیت‌هایی را ایده‌آیزه می‌کنند که هدف از آنها نه تغییر ساختاری بلکه جلوگیری از یک دگرگونی ریشه‌ای است.

۲ - اسلاوی ژبیک در جدل با پست مدرنیست‌ها و مقابله با پیروان "سیاست ورزی مبتنی بر هویت‌ها" و با طرح «تمامیت هرگز بدون پس ماند» نیست» و «همیشه عنصری هست که از کل بیرون می‌زند»، درک شفاف‌تری از رابطه‌ی کل و جزء، ارائه داده است. از نظر او "سیاست ورزی مبتنی بر هویت" پدیده‌ای کاملاً تاریخی است و به لحظه‌ی تاریخی ویژه‌ای گره خورده است. منتها پدیده‌ای است که نسبت به شرایط اجتماعی - تاریخی ظهور خود، بی توجه است. ژبیک فمینیسم را مثال می‌زند و می‌پرسد چه اتفاقی رخ داده که یک قرن پیش اغلب مردم متقاعد بودند که هویت جنسی، امری طبیعی و خدادادی است و امروزه به همان اندازه متقاعد شده‌اند هویت جنسی بر واقعیت ساختار جامعه استوار است؟ آیا این تغییر را می‌توان بدون در نظر گرفتن تغییرات مهم اقتصادی - اجتماعی که در قرن گذشته در ارتباط با زنان صورت گرفته، توضیح داد. پست مدرنیست‌ها و طرفداران "سیاست ورزی مبتنی بر هویت‌ها" به گونه‌ای وانمود می‌کنند که مردم به ناگهان فاکت‌ها یا واقعیت‌ها را کشف کردند و گویا یک قرن پیش هم قادر بودند این فاکت‌ها را کشف کنند. او می‌گوید که "سیاست ورزی مبتنی بر هویت"، خود بخشی از یک تصویر بزرگ‌تر است و ما نیازمند به یک "کلان روایت" یا داستانی کلیت بخش هستیم که آن را توضیح دهد. از نظر ژبیک چنین روایتی می‌تواند شکل‌های زیادی به خود بگیرد، اما نسخه‌ی مطلوب این "کلان روایت" همچنان مارکسیسم است.

ژبیک در عین حال می‌گوید تاکید بر یک دیدگاه جزئی یا خاص لزوماً تاکید بر یک دیدگاه کلی را نیز در پی دارد. هر یک از مواضع یا طرز تلقی‌های جزئی یا خاص، شکل یا دریافت کلی خود از سیاست ورزی را مسلم می‌انگارد. او ضمن تأیید اینکه "سیاست ورزی مبتنی بر هویت" عرصه‌ی سیاست ورزی را به حوزه‌های جدید گسترش داده، در عین حال انتقاد می‌کند که با این کار مفهوم "سیاسی" آن را نیز تضعیف کرده است. چرا که به قدر کافی سیاسی نیست و خود را در چارچوب و بستر اجتماعی طرح می‌کند که گویی ربطی به مناسبات کلی‌تر اقتصادی ندارد. اینگونه سیاست ورزی تنها در پی آن است که در حد امکانات موجود به موقعیتی دست یابد. "سیاست ورزی مبتنی بر هویت" درون پارامترهای سرمایه داری و درون مرزهای امکانات آن عمل می‌کند، اما به دنبال تغییر آنها نیست. به این معنا هدف واقعی سیاست ورزی را فراموش می‌کند.

برای آشنایی با آرای ژبیک می‌توانید به کتاب "درباره ژبیک" اثر نوی مایوز، مترجم فتح محمدی رجوع کنید.

تقدیم به شرکت کنندگان در راهپیمائی کارزار زنان علیه قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی

در حاشیه پیام اشرف دهقانی به مناسبت هشت مارس

توضیح - در حال تهیه و تنظیم بخشهای دیگر این سلسله مقالات بودم که در یکی از سایتهای خبری با اعلامیه رفیق اشرف دهقانی به مناسبت روز هشت مارس مواجه شدم. از آنجائی که بخش مهمی از این اعلامیه (در نقد شعار لغو قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی) است ترجیح دادم به برخی نکات این پیام بپردازم. البته در این نوشته کوتاه قصد من نقد نظرات کلی تر ایشان که تا کنون در چند مقاله منعکس شده، نیست. همچنین قصد ندارم فعلا نظرات و عملکرد طرفداران مشی چریکی را نسبت به مسئله زنان نقد کنم. امیدوارم در فرصت مناسب دیگری اینکار را انجام دهم. - ۷ مارس ۲۰۰۶

دلیل حساسیت من نسبت به این پیام از دو زاویه است یکم اینکه در این پیام برخورد نادرستی به شعارهای کارزار زنان علیه لغو قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی صورت گرفته که به هیچوجه منعکس کننده حقیقت نیست.

دوم اینکه ، سؤال برانگیز است که از جانب یک زن (آنهم با سابقه مبارزاتی چپ) یک مبارزه انقلابی که به ابتکار بخشهای چپ و رادیکال جنبش زنان براه افتاده، نفی شود. جای بسی تاسف است که رفیق اشرف دهقانی در پیامش کوچکترین ابراز همبستگی با این کارزار نکرده است. کارزاری که شورو شوق زیادی را در میان زنان ایرانی در گوشه و کنار جهان بوجود آورده و تحرک سیاسی زیادی به جنبش زنان در خارج از کشور بخشیده است. تا آنجائی که من می دانم جریان سیاسی که ایشان بدان تعلق دارند نیز جز انگشت شمار جریانات چپی است که تا کنون از این کارزار پشتیبانی سیاسی نکرده است. چگونه می توان مدعی چپ و کمونیسم بود اما به بخش چپ جنبش زنان یاری نرساند؟

و این هم جای تاسف است که رسالت رفیق اشرف دهقانی در برخورد به مسئله زنان این شده که هر از چندگاهی نسبت به خطر فمینیسم به زنان و جنبش چپ هشدار بدهد. چرا که از نظر ایشان فمینیسم اساسا مبین دیدگاه بورژوائی در مورد زن می باشد. (۱) یعنی تکرار همان نظریه قدیمی چپ ایران که نتایج وخیمی را برای جنبش انقلابی ببار آورد و مانع از آن شد که چپ بتواند نقش پیشروئی در رابطه با جنبش زنان ایفا کند. آن اندازه که ایشان

تا به حال نسبت به نقد فمینیسم از خود حساسیت نشان دادند نسبت به نقد انحرافات و اشکالات جنش چپ در برخورد به مسئله زنان از حساسیتی از خود نشان ندادند. لازم است تاکید کنم که بحثم در دفاع از این کارزار به معنای این نیست که کسی حق انتقاد نسبت به این کارزار ندارد. مسلماً هر فعالیت سیاسی و عملی برای ارتقا و تکامل خود نیاز به روحیه و فضای نقادانه دارد. اما تفاوت است بین نقد و متد دیالکتیکی با نقد و متد غیر دیالکتیکی. اولی زاینده است و به شرکت کنندگان در یک مبارزه الهام می بخشد و راه را بر تکامل امور می گشاید و دومی سترون و مخرب است و راه را بر هر گونه پیشرفتی می بندد.

برگردم به پیام مذکور. در این پیام سعی شده ضمن بازگویی تاریخ هشت مارس، بین مباحث و گرایشات سیاسی ایندوره با دوره کلارا زتکین قیاسی صورت گیرد و نکاتی در نقد کارزار زنان گفته شود.

منطق قیاسی (یعنی قیاس یک پدیده با پدیده دیگر در این مورد قیاس بین خواست «حق رای زنان» در ابتدای قرن بیستم در اروپا و آمریکا با خواست «لغو قوانین» در ایران امروز) برای پرتو افکندن بر برخی جنبه های حقیقت مفید است. اما این منطق جای استدلال و جای تحلیل مشخص از شرایط مشخص را نمی گیرد. و همواره با این خطر روبرو هست که هر کسی با گزینش این یا آن بخش از تاریخ و ارائه برداشتهای قسمی و ناقص خود از کل یک واقعه به نتایج دلخواه (و بسیاری مواقع نادرست) خود برسد.

مضافاً منطق قیاسی تمایل به ساده نگری دارد و مانع از آن می شود که شخص بطور همه جانبه بر ماهیت تضادها و شرایط اجتماعی هر واقعه وقوف حاصل کند. رفیق دهقانی این متد را بکار گرفته تا زمینه را برای انگ لیبرالی و بورژوائی زدن به خواست مشخصی که کارزار زنان جلو گذاشته، فراهم کند.

تا آنجائی که به تاریخ هشت مارس بر می گردد تصور ساده انگارانه و غلطی از مباحث درون جنبش بین المللی کمونیستی ارائه می شود. تحقیق نشده به تکرار یکسری احکام کلی بسنده می شود. گوئی طبق گفته رفیق اشرف دهقانی در آندوره مسئله دفاع جنبش کمونیستی از حق رای زنان صرفاً به خاطر این بود که هنوز امکان داشت منافع برای طبقه کارگر از طریق پارلمان بدست آید و به «دمکراتیک تر کردن پارلمان» یاری رساند. حال آنکه در آن دوره مسئله حق رای زنان یک گام مهم برای طرح مسئله زنان و بدست گرفتن پرچم رهائی زنان توسط جنبش کمونیستی بود. این شعار توجه طبقه کارگر را به یک مسئله مهم اجتماعی جلب می کرد. و با به رسمیت شناختن حق رای راه را برای فعالیت های اجتماعی سیاسی زنان باز می کرد. از این برابری حقوقی نه تنها زنان سود می بردند بلکه این مسئله به دمکراتیک تر کردن جامعه و افکار برابری طلبانه در میان کارگران یاری می رساند.

بر خلاف تصورات رفیق دهقانی اوضاع جنبش کمونیستی در برخورد به مسئله زنان در آن زمان هم گل و بلبل نبود. مبارزات ایدئولوژیک سیاسی مهمی صورت گرفت تا جنبش کمونیستی آن زمان این حق را برسمیت بشناسد. انترناسیونال اول و دوم نسبت به جنبش نیرومند حق رای زنان موضع سکتاریستی اتخاذ کرد. بسیاری از رهبران و احزاب جنبش کمونیستی مخالف شعار حق رای زنان بودند. انترناسیونال اول به دلیل مخالفت هیئت نمایندگی کارگران فرانسه نتوانست بند عضویت زنان در انترناسیونال را به رسمیت بشناسد. کمون پاریس به عنوان یک حکومت کارگری حق رای به زنان نداد. حتی مارکس هم در جمع‌بندی تاریخیش از کمون پاریس به این ضعف مهم کمون اشاره ای نکرد که حق رای همگانی شامل زنان نمی شد. حتی در سال ۱۸۷۵ در زمان تنظیم «برنامه گوتا» در آلمان پیشنهاد بیل که در برنامه حق رای زنان گنجانده شود، مورد مخالفت قرار گرفت و تصویب نشد. در برنامه ارفورت (۱۸۹۱) هم کمونیست‌های آن زمان آلمان به دفاع فعالانه از حق رای زنان برخاستند. بارها مبارزات زنان آگاهی چون کلارا زتکین با بی تفاوتی رهبران انترناسیونال دوم روبرو شد. (۲)

جوهر استدلالات مخالفین آن زمان چندان تفاوتی با استدلالات رایج کنونی در جنبش چپ ایران نداشته است. همه می‌گفتند «با دستیابی کارگران به حقوق شان زنان هم به حقوق شان دست پیدا می کنند». یا همچون رفیق دهقانی می گفتند «آزادی زن در گرو نابودی سیستم سرمایه داری و لغو هر گونه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است.» (۳) و از این حکم درست یک نتیجه نادرست می گرفتند که «مسئله زنان با مسئله کارگران حل خواهد شد.» در این میان معلوم نبود که مالکیت مرد بر زن در این روابط مالکیت و کلیه روابط اجتماعی چه جایگاهی دارد و چرا ستم بر زن بدون مبارزه آگاهانه و از میان برداشتن تمام نابرابری ها و تمایزات و گسست آگاهانه از افکار سنتی از میان برداشته نمی شود.

دفاع از حق رای زنان در واقع افکار و تفکرات سنتی درون جنبش کمونیستی را نیز نشانه گرفته بود و تنها به پشتوانه قهرمانی ها زنان در میدان های مبارزه طبقاتی و مبارزه آگاهانه رهبرانی چون کلارا زتکین و کولنتای، افکار سنتی به عقب رانده شدند. خوبست رفیق اشرف دهقانی در این زمینه هم قیاسی می کرد و به اهمیت بیشتر فعالیت های زنان کمونیست هم در جنبش کمونیستی هم در جنبش زنان پی می برد و نقش آنان را تضعیف نمی کرد.

وانگهی از نقطه نظر شرایط سیاسی نیز ما با اوضاع متفاوتی روبرو هستیم. شعار «لغو قوانین» در ایران امروز با شعار «حق رای زنان» در اروپای اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست نقش متفاوتی در مبارزه طبقاتی ایفا می کنند. درست است آن زمان شعار «حق رای زنان» لزوماً به معنای سرنگونی نظام های حاکم نبود و به همین خاطر کمونیست ها مدام مجبور بودند که به اشکال گوناگون بر پیوند دادن این شعار با سرنگونی سرمایه داری تاکید

بورزند. اما شعار «لغو قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی» در شرایطی طرح شده که ما با یک حکومت مذهبی در ایران روبرو هستیم. و تحقق بسیاری از خواست های اولیه زنان به جدائی دین از دولت گره خورده است. شعار «لغو قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی» راه را بر سرنگونی جمهوری اسلامی به عنوان یک حکومت مذهبی باز می کند.

من در اینجا نمی خواهم وارد بحث استراتژی و تاکتیک بشوم و بر اهمیت نقش این شعار در افزایش آگاهی زنان نسبت به ستم ویژه ای که بر آنان روا می شود، تاکید کنم. (۴) به نظرم مشکل، درک از رابطه استراتژی و تاکتیک نیست. مشکل اساسی، درک غلط از جایگاه جنبش زنان و ربطش با مبارزه طبقاتی است. مشکل دید کج و کوله ای است که در جنبش چپ ایران نسبت به جنبش زنان رایج است. دید کج و کوله ای که ساده ترین بدیهیات را انکار می کند و به تحریف حقایق می پردازد.

به یک نمونه از این تحریفات نگاهی بیندازیم. رفیق دهقانی می نویسد: ((باید خواستار لغو قوانین نابرابر علیه زنان بود و به عبارتی دیگر به مبارزه بر علیه «قوانین تبعیض آمیز در ساختار حقوق ایران» (عبارتی که مهرانگیز کار به کار برده است) پرداخت.)) ببینید چگونه با یک چرخش قلم موضوع عوض می شود. «قوانین تبعیض آمیز» جایگزین «لغو قوانین» می شود و مهرانگیز کار جایگزین زنان انقلابی و کمونیستی که این روزها در خیابان های آلمان و هلند صدای زنان ایران را فریاد می زنند. این برخوردی نارقیقانه و ناصادقانه است که برای تخطئه یک مبارزه انقلابی و ارج نهادن بدان صورت می گیرد.

کسی که ذره ای با صحنه سیاسی جنبش زنان ایران آشنا باشد می داند که تفاوت بین این کارزار با فعالیت های خانم مهرانگیزکار در زمینه حقوقی تفاوت بین زمین تا آسمان است. یا واقعا رفیق دهقانی این تفاوت را تشخیص نمی دهد یا واقعا درک و توقعاتش از مبارزه علیه قوانین نابرابر از درک های مهرانگیزکار فراتر نمی رود. و ناخودآگاه در ذهنش به خانم مهرانگیزکار امتیاز می دهد. البته این مشکلی است که اکثر چپ های دگماتیست ایران بدان دچارند. آنان یا مخالف جنبش زنانند یا زمانی که می خواهند این جنبش را به رسمیت بشناسند برای بخش های لیبرالی و بورژوائی آن هورا می کشند.

خانم مهرانگیزکار کتاب های معینی در زمینه نابرابری حقوقی میان زن و مرد در سیستم قضائی ایران منتشر کرده که مطالعه شان مفید است. اما نقد او و راه حلی که ارائه داده از اصلاح این قوانین در چارچوبه ساختار حقوقی حاکم بر ایران فراتر نمی رود. به همین خاطر او زمانی امید داشت که با تکیه بر اصلاح طلبان حکومتی و در چارچوب قانون اساسی این کار را انجام دهد و امروزه فکر می کند از طریق طرح فراندوم و با تکیه بر دولت آمریکا می تواند این کار را صورت دهد. در نتیجه هیچ ارتباطی بین اهداف و راه و روش مبارزاتی

مهرانگیز کار با اهداف و راه و روش مبارزاتی زنان کارزار موجود نیست. کارزاری که اساسا متکی بر بسیج توده های زن از پائین است.

تفاوت فقط در اهداف و راه و روش مبارزاتی نیست. حتی در تبیین از این قوانین هم اختلافات مشهود است. کار آگاهگرانه فعالین این کارزار طی چند ماه گذشته در خور تحسین است. برای نخستین بار در جنبش چپ ایران زنان کمونیست تبیین مارکسیستی از نقش قوانین نابرابر میان زن و مرد (حتی در جزئی ترین زوایای زندگی اجتماعی) ارائه دادند. رابطه آن را با روابط اقتصادی اجتماعی حاکم بر جامعه و سلطه طبقات حاکمه و سلطه مرد بر زن بر ملا کردند. رابطه خشونت علیه زنان را با اعمال دیکتاتوری و قهر طبقات حاکمه نشان دادند و ... (۵) همه اینها دستاوردی برای جنبش کمونیستی ایران است که بهتر است آن را به رسمیت شناخت و آن ها را فراگیر کرد.

حرف های رفیق دهقانی مرا به یاد برخورد رفیقی انداخت که وقتی خبر کارزار زنان را به او دادم و اهمیت نقش آگاهگرانه این کارزار نسبت به قوانین نابرابر را برایش توضیح دادم فوری گفت این کارها را که مهبرانگیز کار کرده است نیازی نیست که کمونیست ها سر این مسئله دوباره وقت بگذارند. همان موقع به نظرم آمد که چقدر درک فعالین کمونیست از افشاکگری از روابط و مناسبات حاکم نازل و محدود است. این مسئله وقتی پای مسئله زنان به میان می آید ابعاد فاجعه باری به خود می گیرد و از دیدگاه های اصلاح طلبانه مهبرانگیز کار (هر چند که بر جوانبی از واقعیات انگشت می گذارد) فراتر نمی رود.

برگردم به یک حکم دیگر رفیق دهقانی. او می گوید: ((مبارزه در جهت لغو قوانین زن ستیز را باید به گونه ای سازمان داد که «نیروهای مان را در مبارزه برای سوسیالیسم متحد گرداند» و هرگز نباید شعارها و خواسته های مبارزاتی زنان کارگر را در حد زنان بورژوا تقلیل داد.))

تا آن جایی که به این مبارزه مشخص بر می گردد خوب بود رفیق دهقانی تناقضات مبارزه در جهت لغو قوانین را با مبارزه برای سوسیالیسم نشان می داد که ما هم درک ایشان از رابطه «مطالبات دمکراتیک با سوسیالیستی» را بهتر می فهمیدیم هم درک کلی شان را از نقش و جایگاه مسئله زنان تحت سوسیالیسم. (۶)

مضافا خوب بود که ایشان حداقل رهنمودهای خود را مبنی بر «چگونگی سازمان دادن این مبارزه در خدمت به سوسیالیسم» طرح می کردند تا می فهمیدیم که چرا این کارزار خدمت نمی کند. مگر غیر از این است که هر چقدر مبارزه برای خواست های دمکراتیک رادیکال تر و جدی تر، عمیق تر و گسترده تر، توده ای تر و سازش ناپذیرتر پیش رود بیش از همه راه برای سوسیالیست ها و سوسیالیسم گشوده می شود. این یکی از اولیه ترین اصول برخورد کمونیست ها به پیشبرد تحولات دمکراتیک است. اینکه سرنوشت این مبارزات به

کجا ختم شود اساسا وابسته به نقشی است که کمونیست ها در تکامل این مبارزات ایفا می کنند.

رفیق دهقانی تحت لوای «سوسیالیسم» تلویحا وانمود می کند که کارزار به راه افتاده «شعارها و خواسته های مبارزاتی زنان کارگر را در حد زنان بورژوا تقلیل داد.» این هم یک برخورد ناعادلانه است. معلوم نیست چرا شعار لغو قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی جزء شعارها و خواسته های زنان کارگر نیست یا نباید باشد. مگر زنان کارگر از لغو این قوانین بیش از همه سود نمی برند. مثلا اگر حجاب اجباری که یکی از اهرم های کلیدی و مهم سرکوب ایدئولوژیک زنان در جامعه ما است، لغو شود به نفع زنان کارگر نیست. مگر با این قبیل سرکوب های ایدئولوژیک نیست که فرودستی زن کارگر را در مقابل نظام سرمایه داری و در مقابل مردان تضمین می شود. اغلب ستم هائی که بر زنان کارگر (به عنوان یک زن) اعمال می شود همان ستم هائی است که به بقیه زنان جامعه روا می شود.

این همان دیدگاه قالبی گذشته است که فکر می کند جنبش زنان برای اینکه بورژوائی نباشد باید به خواسته هایش چند بند اقتصادی مانند «مزد برابر در برابر کار برابر» و یا «ایجاد مهد کودک» تزریق شود تا جهت گیری کارگری اش حفظ شود. این نشانه درک محدود از وظایف جنبش زنان و درک نازل از سیاست، مبارزه سیاسی و آگاهی کمونیستی است.

پس از سال ها یک ابتکار عمل انقلابی گسترده توسط زنان رادیکال چپ در خارج از کشور سازمان داده شده است که می تواند راه را برای پیوند دوباره میان جنبش زنان و جنبش کمونیستی باز کند. جنبش زنان هوای تازه ای را برای جنبش کمونیستی به ارمغان آورده است. بدون شک استشمام از این هوای تازه و الهام از این نیروی تازه نفس می تواند نقش مهمی در بازسازی جنبش کمونیستی ایران داشته باشد. جای تاسف است که رفیق دهقانی نه تنها از این ابتکار عمل پشتیبانی نکرده بلکه به استدلالات غلطی دست یازیده که این عدم حمایت خود را توجیه کند. این امر صرفا بیانگر منافع خاص گروهی نیست بلکه نشانگر قدرتمندی تفکرات پدرسالارانه در جنبش چپ ایران است. تاسف اینجاست که این ها از زبان یک زن بیان می شود.

آیا این سؤال برانگیز نیست که رفیق اشرف دهقانی و جریان سیاسی که بدان تعلق دارد اینقدر شرط و شروط برای حمایت از یک مبارزه زنان رادیکال می گذارند در صورتی که به راحتی از دیگر مبارزات جاری درون جامعه بی قید و شرط حمایت می کنند. بحثم را با پاسخی که یکی از فعالین کارزار به این مسئله داد به پایان می برم.

«آنچه موجب تعجب من است دل نگرانی برخی نیروهای منتسب به چپ از رفرمیست بودن یا شدن این مبارزات زنان است. این دوستان از مبارزه اقتصادی و سندیکایی و قانونی

طبقه کارگر مثل کارگران شرکت واحد به درستی دفاع می کنند و هر چه در توان دارند برای پیشبرد آن کمک می کنند و نگران هم نیستند که این مبارزه در چارچوب نظام حاکم است و می تواند مبارزه ای به قول خودشان رفرمیستی باشد اما در مورد مبارزات زنان علیه قوانین آن هم با آماج و اهداف روشن و خط تمایزات مشخص اظهار نگرانی می کنند. در خوش بینانه ترین حالت می توانم بگویم این یک نگاه مردانه و تبعیض آمیز به مبارزات زنان است. این نگاهی است که در سال ۵۷ مبارزه زنان علیه حجاب را بورژوازی خواند و امروز نیز همان حرف را با کلمات و جملات دیگری بیان می کند.» (۷)

توضیحات

۱- رجوع شود به نوشته رفیق اشرف دهقانی به نام «شمائی از فمینیسم و مسئله زن» (اردیبهشت ۱۳۷۴)

۲- در بخش بعدی این سلسله مقالات مفصلتر به تجربه کمون پاریس می پردازم.

۳- به نقل از اعلامیه رفیق اشرف دهقانی به مناسبت هشت مارس ۲۰۰۶ تحت عنوان "روز زن در پیوند با مبارزات طبقه کارگر و سوسیالیسم مفهوم واقعی می یابد!"

۴- اینکار به خوبی توسط فعالین کارزار زنان صورت گرفته است و همگان را به اسناد سیاسی آنان رجوع می دهم که در نشریه شماره ۱۲ هشت مارس (صدای سازمان زنان هشت مارس ایرانی افغانستانی) درج شده است.

۵- برای نمونه به سخنرانی هائی که فعالین کارزار تحت عناوینی چون «نقش قوانین در زندگی روزمره زنان»، «آذر درخشان» «از روابط اجتماعی نابرابر تا قوانین نابرابر»، «آناهیتا رحمانی» «نقش قوانین دولتی در اعمال خشونت بر زنان» «آذر درخشان» تا کنون ارائه داده اند، رجوع کنید. این سخنرانی ها در سایت کارزار زنان و نشریه هشت مارس شماره ۱۴ موجود است.

۶- بویژه آنکه تا کنون جنبش سیاسی ایران شاهد بحثی از جانب «چریکهای فدائی خلق ایران» در مورد سوسیالیسم نبوده است. معلوم نیست تجارب ساختمان سوسیالیسم در قرن بیستم چه جایگاهی در خط و برنامه این جریان دارد.

مضافا در رابطه با دسته بندی مطالبات زنان تحت عناوینی چون مطالبات سوسیالیستی و دمکراتیک اغتشاش بزرگی در میان فعالین چپ موجود است که در نوشته های بعدی بدان می پردازم. این مسئله ریشه در درکهای نادرست از ساختمان سوسیالیسم و برخی یک جانبه نگرینهای جنبش کمونیستی دارد.

۷- به نقل از سخنرانی آناهیتا رحمانی به نام «از روابط اجتماعی نابرابر تا قوانین نابرابر»

لنین درباره مسئله زن

متن زیر گزیده ای است از "خاطرات من از لنین، گفتگویی درباره مسئله زن" نوشته کلارا زتکین. این متن بر پایه مکالماتی که در پاییز ۱۹۲۰ بین لنین و کلارا زتکین صورت گرفت، به رشته تحریر درآمد.

"بنابراین برای ما کاملاً صحیح است که خواسته های زنان را طرح کنیم. این نه یک برنامه حداقلی است، و نه یک برنامه اصلاحی به معنی "سوسیال دمکراتیک" و "انترناسیونال دومی". آن. اینکار دال بر آن نخواهد بود که گویا ما فکر می کنیم بورژوازی و دولت آن تا ابد حتی برای مدتی طولانی پایرجا باقی خواهند ماند. این کوششی برای منفعل کردن توده های زنان با فرم ها، و منحرف کردن آنان از جاده مبارزه انقلابی نیست. به هیچ عنوان چنین نیست؛ اینکار به هیچ وجه یک حقه بازی رفرمیستی نیست. خواسته های ما یک رشته نتیجه گیری های عملی است از احتیاجات مبرم و زن ضعیف و محروم در سیستم بورژوازی، و علیه تحقیرهای زشتی که باید در این سیستم تحمل کند. با طرح این ها ما نشان می دهیم که از نیازهای زنان و ستم بر زنان آگاهیم؛ از جایگاه ممتاز مردان آگاهیم؛ و از همه این ها نفرت داریم. بله، نفرت داریم و خواهان محو هر گونه ستم آزار هستیم که به زن کارگر، همسر کارگر، زن دهقان، همسر یک مرد عادی وارد می شود؛ و حتی از خیلی جهات به زن طبقات ثروتمند نیز وارد می شود. حقوق و اقدامات اجتماعی که ما از جامعه بورژوازی برای زنان می خواهیم گواهی است بر اینکه ما موقعیت و منافع آنها را در نظر می گیریم؛ طبیعتاً نه در نقش رفرمیست های قیم مآبی که اذهان را تخدیر می کنند. نه! به هیچ وجه. بلکه در نقش انقلابیونی که زنان را به شرکت مساوی در بازسازی اقتصاد و رونای ایدئولوژیکی فرا می خوانند."

به لنین اطمینان دادم که من هم همین عقیده را دارم ولی بی شک با آن مخالفت می شود. اذهان نامطمئن و ترسو این عقیده را به عنوان اپورتونسیسم مشکوک رد می کنند. باید این نکته را هم در نظر بگیریم که خواستههایی که اینک برای زنان جلو می گذاریم ممکن است بد فهمیده شده و نادرست تفسیر شود.

لنین با تعجب و قدری نراحتی گفت "یعنی چه" این خطر در مورد هر چیزی که می گوئیم یا انجام می دهیم وجود دارد. اگر اجازه دهیم که ترس از این مسئله ما را از انجام کارهای صحیح و ضروری باز دارد، بهتر است مناره نشین شویم. ما نباید تزلزل داشته باشیم، به هیچ عنوانی نباید تزلزل داشته باشیم، والا از اصول والای خود خواهیم لغزید. در مورد ما تنها این که چه خواهیم مطرح نیست، بلکه همچنین چگونه خواهیم مطرح است. من

معتقدم که این را به حد کافی روشن کرده ام. ما نباید در تبلیغات خود از مطالباتی که برای زنان مطرح می کنیم، بت بسازیم. نه! بسته به شرایط، باید زمانی برای این خواست ها و زمانی برای خواسته های دیگر مبارزه کنیم. و همیشه، همه این ها باید در اتحاد با منافع عمومی پرولتاریا باشد."

"هر نزاعی از این نوع ما را با دار و دسته بورژوازی محترم و با نوکران رفرمیست که به همان اندازه محترم هستند، سرشاخ می کند. این کار دسته اخیر را مجبور می کند که یا تحت رهبری ما بجنگد - که آنها این را نمی خواهند - یا نقاب خود را به دور اندازند. این مبارزه است که ما را از آنان تفکیک می کند و چهره کمونیستی ما را نشان می دهد. بدین ترتیب اعتماد توده زنان را بطرف ما جلب می شود؛ توده ای که خود را استعمار شده، و تحت سلطه مردان می بیند، توده ای که تحت قدرت صاحبکاران و جامعه بورژوایی در کل خود را در هم شکسته و برده می یابد. زنان کارگر که همه به آنها خیانت کرده و ترکشان نموده اند، درک می کنند که باید به طور دسته جمعی همراه ما بجنگند. آیا لازم است آشکارا اعلام کنم یا شما را به اعلام آشکار این موضوع وادارم که مبارزه برای حقوق زنان، باید همچنین با هدف عمده ما مرتبط باشد. یعنی با هدف به دست آوردن قدرت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا؟ در حال حاضر، این جزء الفبای ماست و کماکان چنین خواهد بود. این روشن است، مطلقاً روشن. ولی توده های وسیع زنان کارگر - اگر که ما فقط روی این خواست تکیه کنیم - با اشتیاق جذب مبارزه برای کسب قدرت دولتی نخواهند شد؛ حتی اگر این خواست را با بوق و کرنا جار بزنیم و گوش فلک را کر کنیم. نه هزار بار نه! ما باید در اذهان توده زنان این خواست را به لحاظ سیاسی با رنج ها، نیازها و آمال زنان کارگر بیامیزیم. همه آن ها باید بدانند که دیکتاتوری پرولتاریا برای آنان چه معنی خواهد داشت: تساوی کامل حقوق با مردان، هم قانوناً و هم در عمل، در خانواده، در دولت و در جامعه، این ها به معنی تضمین نابودی قدرت بورژوازی است."

من گفتم روسیه شوروی این را ثابت می کند. این نمونه بزرگ ما خواهد بود" لنین ادامه داد: "روسیه شوروی خواسته های زنان را در سطح نوینی مطرح می کند. تحت دیکتاتوری پرولتاریا این خواسته ها دیگر موضوع مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی نیستند. این مطالبات پس از عملی شدن خشت هایی خواهند بود که در ساختن جامعه کمونیستی از آن استفاده می شود. این کار به زنان آن سوی مرزهای شوروی اهمیت کسب قدرت توسط پرولتاریا را نشان می دهد. اختلاف موقعیت اجتماعی آنان در اینجا و آنجا را باید با برجستگی جسورانه ای نشان دهیم و حمایت توده های زنان را برای مبارزات طبقاتی انقلابی پرولتاریا جلب کنیم. بسیج توده زنان بر پایه درک روشن از اصول و بر یک پایه تشکیلاتی محکم، یک مسئله اساسی برای احزاب کمونیست و پیروزی آنان است. بخش های سراسری (دولت) ما

هنوز فاقد درک درست از این مسئله هستند. آن‌ها در زمینه ایجاد یک جنبش توده ای از زنان زحمتکش تحت رهبری کمونیستی به برخورد منفعل و صبر و انتظار عادت کرده اند. آن‌ها درک نمی کنند که رشد و رهبری یک چنین جنبش توده ای بخشی مهم از فعالیت حزب است؛ نیمی از کل فعالیت های حزب است. اینکه آن‌ها گاهی ضرورت و ارزش یک جنبش کمونیستی هدفمند، قوی و وسیع را برسمیت می شناسند، بیشتر جنبه تعارف‌های افلاطونی دارد تا یک دل‌مشغولی و وظیفه حزبی."

"آنان تهییج و تبلیغ در میان زنان و وظیفه به میدان کشیدن انقلابی نمودن آنان را به عنوان کاری نه چندان مهم، و به عنوان وظیفه ای فقط برای زنان کمونیست تلقی می کنند. و اگر این کار سریعتر و نیرومندتر پیش نمی رود، فقط زنان کمونیست را مستحق سرزنش می دانند. این غلط است، اساسا غلط! این جدایی طلبی عریان است. این تساوی واژگون شده است. کنه برخورد نادرست بخشهای سراسری ما چیست؟ (من درباره روسیه شوروی صحبت نمی کنم) در تحلیل نهایی این دست کم گرفتن زنان و دست آوردهای آنان است. دقیقا همین است! متاسفانه هنوز در توصیف بسیاری از رفقایمان می توان گفت که، کمونیست را خراش بده تا یک عامی ظاهر شود." برای اطمینان باید نقطه حساس مانند طرز فکر آنان درباره زنان خراش را دهیم. برای اثبات این حرف چه شاهدهی بهتر از این منظره تکراری و روزمره که مردم با خیال راحت مشغول تماشای زنانی هستند که کار مبتذل و یکنواخت خانه، توان و وقت آنان را هدر می دهد، خسته شان می کند، روحشان را پژمرده و ذهنشان را کند می کند، قلبشان را ضعیف و اراده شان را سست می کند. لازم به گفتن نیست که منظور من خانم های بورژوایی نیست که همه کار منزل و مراقبت از کودکانشان را بدوش خدمتکار می ریزند. بحث من در مورد اکثریت زنان است که شامل همسران کارگران نیز می شود. حتی اگر آن‌ها روز را در کارخانه به سر برده و مزد گرفته باشند."

"تعداد بسیار کمی از شوهران، حتی از میان پرولترها هستند که با کمک به همسرشان در این "کار زنانه" به فکر کاستن بار زحمات و نگرانی های او باشند. یا بخواهند وی را کاملا از این زحمت خلاص کنند. خیر، این خلاف "امتیاز و مقام شوهر" است، شوهری که در پی استراحت و راحتی است. زن در زندگی خانگی زن خویش هر روز خود را با هزاران کار ناچیز قربانی می کند. حق باستانی شوهر و سرور و ارباب زن بی سر و صدا پابرجا مانده است. به لحاظ عینی برده نیز از ارباب انتقام می گیرد، این انتقام شکل پوشیده هم دارد... من از زندگی کارگران با خبرم، این شناخت فقط از روی کتاب ها نیست، فعالیت کمونیستی ما در میان توده زنان و کار سیاسی ما بطور کلی تربیت مردان را نیز به میزان قابل توجهی ایجاب می کند. ما باید دیدگاه برده دارانه را، هم از حزب و هم از میان توده ها ریشه کن کنیم. این یکی از وظایف سیاسی ماست، این وظیفه همانقدر عاجل و ضروری است که تشکیل نهادی

از رفقای زن و مرد که از نظر تئوریک و عملی به خوبی تربیت شده باشند و کار حزبی را در میان زنان کارگر به پیش برند. لنین به سؤال من درباره شرایط کنونی در روسیه شوروی چنین پاسخ داد: "حکومت دیکتاتوری پرولتری - و مسلما به همراه حزب کمونیست و اتحادیه های کارگری - هر کوششی را به عمل می آورند تا بر دیدگاه های عقب افتاده مردان و زنان فائق آیند و بدین ترتیب روحیات کهنه و غیر کمونیستی را ریشه کن کنند. نیازی به گفتن نیست که مردان و زنان در مقابل قانون مساوی هستند. ما در همه عرصه ها به وضوح شاهد خواست صادقانه به تحقق این برابری هستیم. ما روی زنان برای شرکت در فعالیت های اقتصادی، مدیریت، قانونگزاری و دولتی حساب می کنیم. همه رشته ها و موسسات آموزشی به روی زنان باز است. تا بتوانند از نظر تخصصی و اجتماعی بهتر تعلیم ببینند. ما در حال ایجاد آشپزخانه ها و نهارخوری ها، رخت شوی خانه ها، و بنگاه های تعمیراتی عمومی و مشترک هستیم. ما داریم مهدکودک ها، کودکستان ها، خانه های کودک و موسسات آموزشی گوناگون را تاسیس می کنیم. به یک کلام ما داریم صمیمانه ملزومات برنامه خود را به اجرا می گذاریم تا وظیفه خانه داری و آموزش از عهده خانوار فردی خارج شده و به وظیفه جامعه تبدیل شود. بدین گونه است که زن از زنجیرهای کهنه بردگی خانگی و تمامی وابستگی هایی که به شوهر خویش دارد رها می شود؛ می تواند توانایی ها و تمایلات خود را بطور کامل در جامعه بروز دهد. کودکان نسبت به محیط خانه امکانات بهتری برای رشد می یابند. ما پیشرفته ترین قانون کار مربوط به زنان را در جهان داریم. و این قانون توسط نمایندگان رسمی کارگران متشکل به اجرا در می آید. ما در حال تاسیس مراکز زایمان و خانه های مادر-کودک، مراکز درمانی و بهداشتی مادران، کلاس های آموزشی در مورد نگهداری از نوزادان و کودکان، و امثالهم هستیم. ما برای کمک به زنان محتاج و بیکار به تلاشی دست می زنیم."

"کاملا می دانیم که همه اینها با توجه به احتیاجات زنان کاگر، هنوز بسیار کم است، و اینکه هنوز از رهای واقعی آنان بسیار فاصله دارد. با وجود این، نسبت به شرایطی در روسیه تزاری و تحت سرمایه داری وجود داشت، قدم بسیار بزرگی به جلو است. مضافا، در مقایسه با شرایط در نقاطی که سرمایه داری هنوز سلطه بلامنازع دارد، پیشرفت بسیار زیادی است. این یک شروع خوب در جهت صحیح است، و ما بطور مستمر و با تمام توان به توسعه آن ادامه خواهیم داد. به شما هم اطمینان خاطر می دهیم زیرا هر روز که می گذرد روشنتر می شود که بدون حضور میلیون ها زن ما امکان پیشرفت نداریم. فکرش را بکنید، این در کشوری که دهقانان هشتاد درصد جمعیت را تشکیل می دهند چه معنی دارد. کشت و زرع دهقانی کوچک، با خود خانه داری فردی و انقیاد زنان را به همراه می آورد. شما از این جهت در شرایطی به مراتب بهتر از ما خواهید بود، به شرط اینکه پرولتاریا شما بالاخره درک کند که

از نظر تاریخی زمان کسب قدرت برای انقلاب، فرا رسیده است. در ضمن، ما با وجود تمام مشکلات، ناامیدی به خود راه نمی دهیم. با افزایش مشکلات نیروهای ما هم رشد می کنند. همچنین ضرورت عملی، ما را وادار به یافتن راه های تازه آزاد کردن زنان می کند. منظورم همبستگی رفیقانه کمونیستی است و نه همبستگی بورژوازی که رفرمیست ها موعظه می کنند؛ رفرمیست هایی که شور انقلابی خود را همانند بوی سرکه ارزان از دست داده اند. همبستگی انقلابی باید با ابتکارات فردی همراه باشد؛ تا این ابتکارات به فعالیت جمعی تبدیل شده با آن ترکیب شود. تحت دیکتاتوری پرولتاریا، آزادی زنان از طریق تحقق بخشیدن به کمونیسم، در دهات نیز پیش خواهد رفت. از این جهت من از مکانیزه کردن صنعت و کشاورزی انتظار زیاد دارم. این یک طرح مهم است! مشکلات این راه عظیم است، به طرز خارق العاده ای عظیم. برای غلبه بر مشکلات باید نیروهای قدرتمند نهفته در توده ها آزاد شود؛ آن ها باید تعلیم یابند. میلیون ها زن باید در این کار شرکت جویند."

در ده دقیقه آخر، یک نفر دو بار زنگ زد ولی لنین به صحبت ادامه داد. بعد در حالی که برای باز کردن در می رفت فریاد زد: "دارم می آیم!" سپس با لبخند رو به من کرد و چنین گفت:

"می دانید کلارا، می خواهم از این واقعیت که با یک زن صحبت می کردم استفاده کنم و پر حرفی زنانه را به عنوان بهانه دیر کردن ارائه دهم. هرچند این بار این مرد بود که بیشتر حرف می زد و نه زن. به طور کلی باید گفت که شما شنونده واقعا خوبی هستید؛ شاید این بود که مرا تشویق کرد این همه حرف بزنم."

لنین با این شوخی در پوشیدن پالتو به من کمک کرد.
"شما باید گرمتر از این لباس بیوشید، مسکو، اشتوتگارت نیست. شما به مراقبت احتیاج دارید. سرما نخورید. خداحافظ."
و دست مرا محکم فشرد.

از مجله جهانی برای فتح شماره ۲۴، ۱۹۹۸، www.sarbedaran.org/rim